

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام رحمانی
۱۵ جنوری ۲۰۱۹

اعدام‌های علنی و مخفی به اصطلاح «مرگ‌های خاموش» در زندان‌های حکومت اسلامی ایران!

در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی در چهل سال گذشته، تنها شکنجه، تجاوز، مرگ‌ها مشکوک در زندان‌ها و اعدام در جریان نبوده، بلکه در برخی مواقع مأمورین اطلاعاتی و سربازان گمنام امام زمان، سوژه مورد نظر خود را در گوشه‌ها منازل و یا کوچه و خیابان و بیابان‌ها به فجیع‌ترین شکلی به قتل رسانده‌اند. تنها تعدادی از کسانی که معروف و شناخته شده بوده‌اند هم چون پروانه و داریوش فروهر، محمد مختاری، محمدجعفر پوینده، مجید شریف، حاجی‌زاده، زال‌زاده و... در سطح وسیعی در رسانه‌ها آمده است. در حالی که شاید هر لحظه و هر روز مأمورین اطلاعاتی حکومت اسلامی و سایر مسئولین این حکومت جانی و متجاوز و مافیائی، دست به جنایت و تجاوز می‌زنند و اطرافیان قربانیان آن‌ها نیز از ترس صدای‌شان در نمی‌آید. در این مطلب به نمونه‌هایی از این جنایات در زندان‌ها و بیرون از آن اشاره می‌شود.

ایران در مجازات اعدام پس از چین رتبه دوم را دارد. البته اگر این مجازات به نسبت میزان جمعیت سنجیده شود، قطعاً حکومت اسلامی ایران، دارای رتبه اول است. به عبارت دیگر می‌توان گفت نام حکومت اسلامی و دستگاه قضائی آن با مرگ، چه رسمی به‌صورت اعدام و و دار زدن انسان‌ها در خیابان‌ها و چه مخفی و غیر رسمی و مرگ زندانیان در زندان به نام‌ها «مرگ‌های خاموش»، «قتل‌های مشکوک»، «اعدام خاموش» و... معروف شده است.

مسئله مرگ زندانیان در زندان‌های ایران امری است که هر بار و پس از مرگ یک زندانی در جامعه مطرح می‌شود، مدتی بر سر آن بحث و جدل و اعتراض در داخل و خارج کشور صورت می‌گیرد و بعد با گذشت زمان آن مورد خاص، به‌فراموشی سپرده می‌شود تا دوباره مرگ دیگری در زندان رخ دهد و رسانه‌ها و اپوزیسیون بدان بپردازند و مسئله را دوباره مطرح کنند. این قتل‌های زنجیره‌ای و مداوم در زندان‌ها، نشان می‌دهند که برای سیستم قضائی حکومت اسلامی ایران، مرگ زندانی امری کاملاً طبیعی است و این سیستم بدون این‌که کوچک‌ترین مسئولیتی در قبال جان زندانیان و سلامتی ایشان برای خود قائل نیست. مقامات قضائی و زندان‌های حکومت اسلامی به بهداشت زندان‌ها و زندانیان کمترین اهمیتی نمی‌دهد و حتی از درمان زندانیان بیمار جلوگیری می‌کنند تا در زندان جان بسپارد. یا پس از آزادی از زندان به دلیل رشد بیماری‌های زندانی و دیر آغاز شدن درمان، جان خود را از دست می‌دهند مانند محمد

جراحی که اخیرا جان سپرد در زندان به بیماری سرطان مبتلا شد اما از درمان وی جلوگیری کردند. و زمانی او را آزاد کردند که دیگر راه درمانی چندانی باقی نمانده بود و در نتیجه وی جان باخت. عدم رسیدگی نسبت به زندانی بیمار، به عاملی برای مرگ خاموش و یا اعدام خاموش ایشان بدل شده است.

علاوه بر غیر بهداشتی بودن زندان‌ها و تراکم زندانی، عوامل دیگری نیز در بیماری و مرگ زندانی تأثیر به سزایی دارد مانند راه‌اندازی دستگاه‌های پارازیت‌انداز که به‌نام اخلاص در امواج تلفن‌های همراه در برخی زندان‌ها (برای مثال زندان رجائی شهر) را که خود موجب بیماری‌های عصبی مختلف، سرطان و فشارهای عصبی و سردردهای ممتد و ... می‌شود و یا عدم دادن مرخصی و یا آزاد کردن زندانیانی بیماری که توان تحمل حبس ندارد دقیقا فجایعی هستند که می‌توان آن را قتل خاموش زندانیان و یا اعدام خاموش در زندان نامید!

به این ترتیب، حق حفظ جان، حق زنده ماندن و حق زندگی کردن که از حقوق اساسی انسانی است و هیچ دولتی حق دریغ کردن آن را ندارد اما حکومت اسلامی این حق مسلم انسانی را به کلی زیر پا گذاشته است.



ایران در مجازات اعدام، پس از چین رتبه دوم را دارد. البته اگر این مجازات به‌نسبت میزان جمعیت سنجیده شود، قطعاً ایران به‌رتبه اول خواهد رسید. در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، زندانی هیچ حقی ندارد. او نه حق دفاع دارد و نه حق داشتن وکیل مدافع. تاکنون هزاران زندانی سیاسی در زندان‌های حکومت اسلامی ایران، در دادگاه‌های دو سه دقیقه محاکمه شده و بلافاصله به‌دست جوخه‌های مرگ سپرده شده‌اند. تنها در سال ۱۳۶۷، با پایان جنگ ایران و عراق با فرمان خمینی رهبر وقت حکومت اسلامی، و به گفته آیت‌الله منتظری، جانشین آیت‌الله خمینی، بیش از چهار هزار زندانی سیاسی را در طول دو ماه اعدام کردند.

مرگ مشکوک زندانیان، به ویژه در زندان‌های اوین و رجائی شهر، بی‌داد می‌کند. برخی از نهادهای مدنی مدافع حقوق زندانیان، این مرگ‌های مشکوک را به درستی «قتل‌های خاموش» نام نهاده‌اند.

بنا به گزارشات منتشر شده، زندان‌های ایران پر از زندانیان بیماری هستند که کمترین توجه پزشکی به آنان می‌شود. وضعیت زندانیان بیمار در زندان‌ها بسیار اسفبار است. در میان زندانیان بیمار، کسانی هستند که به‌شدت به‌خدمات پزشکی بیش‌تر و مراقبت‌های ویژه نیاز دارند. اما مسئولین و زندانبانان حکومت اسلامی، آگاهانه به‌وضعیت حاد جسمانی آنان و اعزام‌شان به بیمارستان‌ها و مراکز درمانی مجهز در خارج زندان‌ها، کمترین اهمیتی نمی‌دهند.

به این ترتیب، مسأله مرگ زندانیان در زندان‌های حکومت اسلامی ایران، امری رایج است. انگار این سیاستی است که برای سیستم قضائی حکومت اسلامی ایران، امری کاملاً طبیعی‌ست. چرا که این سیستم، بدون این که کوچک‌ترین مسؤولیتی در قبال جان زندانیان و سلامتی ایشان برای خود قائل باشد، با عدم رسیدگی خود به عاملی برای مرگ خاموش و یا اعدام خاموش زندانیان سیاسی بدل شده است. برای مثال، ایجاد و راه‌اندازی دستگاه‌های پارازیت‌انداز که

بهنام اخلاص در امواج تلفن‌های همراه در برخی زندان‌ها (مثلاً زندان رجائی شهر) را که خود موجب بیماری‌های عصبی مختلف، سرطان و فشارهای عصبی و سردردهای ممتد و ... می‌شود. یا عدم دادن مرخصی و یا آزاد کردن زندانیانی که توان تحمل حبس ندارند و حتا برخی حکم رسمی و قانونی عدم تحمل کیفر دارند اما با این وجود آزاد نمی‌شوند. در میان زندانیان جان‌باخته در زندان‌ها، کسانی نیز وجود دارند که هیچ‌یک از این شرایط را شامل نمی‌شوند، بلکه تنها برای حضور در یک راهپیمایی اعتراضی و یا مسالمت‌آمیز، عکس‌برداری از تجمعات مختلف، وبلاگ‌نویسی، نامه به سران حکومت اسلامی و یا به دلیل همراهی دختر و پسری در خیابان، محکوم به حبس شده و سپس در زندان به‌دلیل مشکوک جان خود را از دست داده‌اند.

حتا برخی مواقع خبرگزاری‌های وابسته به حکومت نیز علت مرگ برخی از این زندانیان در زندان‌ها و بازداشتگاه‌های حکومت اسلامی ایران نیز «خودکشی» و یا «مرگ طبیعی» اعلام شده است. در ادامه این مبحث، ضمن اشاره به آمار بالای اعدام‌ها در ایران و گزارش نهادهای بین‌المللی و داخلی ایران، نگاهی به سال‌های می‌اندازیم و نمونه‌هایی از مرگ‌های مشکوک و خاموش درون زندان‌های حکومت اسلامی ایران را بررسی می‌کنیم. لیستی که قطعاً کامل نیست و تنها به نمونه‌هایی اشاره دارد.



«مرگ‌های خاموش در زندان‌های حکومت اسلامی ایران»!

در این مورد، تنها به سال‌های اخیر نگاهی بیاندازیم و لیستی از مرگ‌های خاموش درون زندان را به‌پیش چشم بیاوریم. لیستی که قطعاً کامل نیست و ما تنها به نمونه‌هایی از این فجایع اِپاره داریم.

* **علی‌اکبر سعیدی سیرجانی پژوهشگر و نویسنده ایرانی** که به‌قلم او چندین نامه انتقادی خطاب به‌خامنه‌ای نیز منتشر شده است، کسی بود که مقامات امنیتی و اطلاعاتی حکومت اسلامی ایران در آذرماه ۱۳۷۳ اعلام کردند در اثر «ایست قلبی» در زندان جانش را از دست داد.

نامه‌های انتقادی سعیدی سیرجانی به‌خامنه‌ای، به‌گفته ناظران پاسخی هم از سوی رهبر حکومت اسلامی دریافت کرده بود که او را مرتد خوانده بود. در حکومت اسلامی که برای بسیاری از زندانیان با همین اتهام مشخص حکم اعدام صادر می‌شد، برای سعیدی سیرجانی اما در هیچ دادگاهی این حکم را صادر نکردند اما در مقابل جسد وی در حالی ده ماه پس از دستگیری به‌خانواده‌اش تحویل داده شد که مقامات امنیتی از آن‌ها تعهد گرفته بودند تا درخواست کالبد شکافی نکنند و در مراسم تشییع و ترحیم او نیز از حضور فعالان سیاسی ممانعت به‌عمل آورند.

صدا و سیمای جمهوری اسلامی در سال ۱۳۷۵، سلسله برنامه‌هایی با عنوان «هویت» در نقد و حمله به روشنفکران و نویسندگان را پخش کرد که در این برنامه از اعترافات تلویزیونی سعیدی سیرجانی نیز در کنار اعترافات سایر روشنفکران استفاده کرده بود که نشان می‌داد او از نامه‌ها و نوشته‌های انتقادی خود علیه حکومت اعلام برائت می‌کرد. همان زمان گفته شد که این برنامه با همکاری صداوسیما، سعید امامی بازجوی وزارت اطلاعات و بخش‌هایی از دست‌اندرکاران روزنامه کیهان تهیه شده بود. بسیاری از صاحب‌نظران مرگ سعیدی سیرجانی در زندان را آغاز سلسله قتل‌های مربوط به نویسندگان و روشنفکران که معروف به قتل‌های زنجیره ای شده بود از جمله ترور محمد مختاری شاعر و نویسنده، محمدجعفر پوینده نویسنده و مترجم و...، از فعالین جمع مشورتی کانون نویسندگان می‌دانستند. پرونده مربوط به مرگ سعید سیرجانی اگرچه بازتاب بین‌المللی بسیاری یافت اما جنازه‌اش شبانه به‌خاک سپرده شد. اسناد پزشکی گواهی می‌دهد وی بر اساس گفته مقامات زندان بر اثر ایست قلبی فوت کرده است. اما این اسناد هیچ‌گاه در اختیار خانواده سیرجانی قرار نگرفت و این پرونده مختومه شد.

*** سعید امامی (معروف سعید اسلامی)، یکی از مدیران بلندپایه وزارت اطلاعات حکومت اسلامی بود که از او به‌عنوان عامل اصلی قتل‌های زنجیره‌ای نام برده می‌شد.** اما او پس از افشای این قتل‌ها در سال ۱۳۷۷ دستگیر و سپس محمد نیازی، دادستان وقت مجتمع قضائی نیروهای مسلح با انتشار اطلاعیه‌ای اعلام کرد سعید امامی در زندان اوین و با خوردن داروی نظافت خودکشی کرده است.

پیش از آن که قتل‌های زنجیره‌ای آغاز شود نامه‌ای از سعیدی امامی در روزنامه سلام وابسته به‌جناح «اصلاح‌طلبان» حکومتی منتشر شده بود که بر اساس این نامه، سعید امامی خطاب به وزارت اطلاعات نوشته بود که علاوه بر مدیرمسئول روزنامه‌ها، خود نویسندگان نیز باید در مورد مطالب منتشر شده شان در نشریات پاسخگو باشند. نام محمد مختاری نیز در کنار نام چند نویسنده دیگر در این نامه درج شده بود که بعدها محمد مختاری در پروژه قتل‌های زنجیره‌ای کشته شد، روزنامه سلام به‌خاطر انتشار این نامه بسته شد و اعتراض‌های دانشجویی که به دنبال بسته شدن روزنامه سلام در کوی دانشگاه آغاز شده بود نیز منجر به‌خسارت رخ داده شده در حوادث کوی دانشگاه و کشته و زخمی و زندانی شدن شمار زیادی از دانشجویان شد.

بعدها فیلمی از مراحل بازجویی همسر سعید امامی منتشر شد که بازجوها با آزار و اذیت جنسی، همسر این مدیر بلندپایه وزارت اطلاعات را مورد شکنجه قرار داده بودند.

سعید امامی در دوره رفسنجانی، معاون فلاحیان وزیر اطلاعات وقت بود که در دوره ریاست جمهوری خاتمی نیز در پست خود باقی مانده بود. در دوره ریاست جمهوری رفسنجانی و خاتمی، ده تن از فعالین سیاسی و فرهنگی در داخل ایران و خارج کشور توسط مأمورین اطلاعاتی - امنیتی حکومت اسلامی ترور شدند.

سه تن از رهبران مسیحی ایران در سال ۱۳۷۳، توسط مأموران وزارت اطلاعات حکومت اسلامی به قتل رسیدند. ابتدا انگشت اتهام در طی یک نمایش تلویزیونی به‌سوی سازمان مجاهدین خلق نشانه رفت. مقام‌های امنیتی در آن زمان با ترتیب دادن نمایش امنیتی اعترافات، سه دختر جوان را به عنوان عضو سازمان مجاهدین خلق مسئول این قتل‌ها اعلام کردند. در واقع آن سه زن زندانی بودند اما در زندان با مقامات امنیتی همکاری کردند. ولی بعد از دستگیری سعید امامی و همکارانش مشخص شد که قاتلین، همان کادرهای وزارت اطلاعات هستند. اکنون یکی از این سه زن در استکهلم زندگی می‌کند و در یکی از رادیوهای محلی بدون ذکر نام با عنوان زندانی سیاسی سابق گفتگو کرده‌اند.

در سال ۱۹۹۳ کشیش مهدی دیباج در ساری، به اتهام ارتداد فطری به اعدام محکوم شد. مهدی دیباج در سال ۱۹۹۳ (۱۳۷۲) در دادگاهی در ساری محکوم به مرگ شد. جامعه مسیحیان ایران، به ویژه کشیش‌هایک هوسپیان مهر

برای نجات او تلاش بسیار کرد و کشیش هوسپیان، رهبر کلیساهای جماعت ربانی با راه اندازی کمپین های بین المللی و جلب نظر مسیحیان و افکار عمومی جهان نقش مؤثری در آزادی کشیش دیباج بر عهده گرفت. سرانجام کشیش دیباج پس از ده سال حبس در ۲۴ دی ماه ۱۳۷۳ آزاد شد.

اما سه روز پس از آزادی دیباج، کشیش هایک هوسپیان در راه فرودگاه مهرآباد ناپدید شد. خانواده او پس از ۱۱ روز تلاش بی امان برای یافتن کشیش، سرانجام جسد مثله شده او را که با ۲۶ ضربه چاقو پاره شده بود، از سردخانه پزشکی قانونی تحویل گرفتند. قاتلان روی سینه او و درست بر قلبش حفره ای عمیق با آلتی برنده سوراخ کرده بودند.

شش ماه پس از قتل کشیش هایک، کشیش طاطائوس میکائیلیان، رئیس شورای کشیشان پروتستان، پس از ترک خانه در تهران ناپدید شد و چند روز بعد پسرش برای شناسائی جسد او که با شلیک چند گلوله به سرش به قتل رسیده بود، احضار شد. قاتلان روی جنازه کشیش میکائیلیان بر تکه کاغذی نشانی جسد کشیش مهدی دیباج را قرار داده بودند. جسد مهدی دیباج، کشیش کلیساهای جماعت ربانی، که بر اثر ضربه های چاقو از پا درآمده بود، در جنگل های اطراف کرج پیدا شد.

کشیش مهدی دیباج، اوایل سال ۱۹۸۵ میلادی دستگیر و به جرم ارتداد روانه زندان گردید. پس از گذراندن ۹ سال و ۲۷ روز در زندان به سبب فشارهای بین المللی و بدون کوچکترین توضیحی از زندان آزاد شد.

پنج ماه پس از آزادی در ۲۴ ژوئن ۱۹۹۴ میلادی برابر با ۱۳ تیر ۱۳۷۳ توسط عده ای ربوده شد و چند روز پس از آن مأمورین وزارت اطلاعات خبر پیدا شدن جسد بی جان وی را منتشر کردند. چهار سال بعد یک منبع آگاه اعلام کرد که مهدی دیباج توسط مأمورین وزارت اطلاعات کشته شد.



*** عبدالرضا رجبی، به اتهام عضویت در سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۸۰ پس از یک درگیری مسلحانه و در حالی بازداشت شد که مورد اصابت ترکش نارنجک قرار گرفته بود. او ابتدا از سوی دادگاه انقلاب به اعدام محکوم شد اما پس از چندی محکومیت او با یک درجه تخفیف به حبس ابد تبدیل شد. عبدالرضا رجبی دوران محکومیت خود را در زندان دیزل آباد کرمانشاه، و بند ۳۵۰ زندان اوین و پس از آن اندرزگاه ۸ این زندان گذراند.**

وی در ۷ آبان ۱۳۸۷، از زندان اوین به گوهردشت (رجائی شهر) منتقل شد و همان شب خبر مرگ این زندانی اعلام شد. به گفته اعضای خانواده این زندانی سیاسی، ساعتی قبل از مرگ تماس تلفنی کوتاهی از بند قرنطینه زندان گوهردشت با آنها داشته اما این مکالمه ناتمام قطع شده، و پس از آن خبر مرگ عبدالرضا رجبی به اطلاع خانواده اش رسیده است.

این زندانی سیاسی در هنگام مرگ ۴۶ سال داشت و جنازه او تحت تدابیر امنیتی به زادگاهش منتقل و به خاک سپرده شد. مقام های قضائی توضیح بیشتری درباره علت مرگ او ارائه نکردند.



*** زهرا کاظمی** خبرنگار ۵۴ ساله کانادائی- ایرانی تبار بود که در زمان اعتراضات دانشجویی سال ۱۳۸۲، به جرم عکسبرداری حین تجمع برخی از خانواده‌های زندانیان در مقابل زندان اوین، بازداشت شد و سپس در زندان جان خود را از دست داد.

سعید مرتضوی، دادستان عمومی و انقلاب وقت تهران همان زمان به رسانه‌ها گفته بود که زهرا کاظمی متهم به عکسبرداری از اماکن و مناطق ممنوعه و ارسال آن برای سرویس‌های اطلاعاتی بی‌گانه بوده است. در دیگر سو، مرگ این خبرنگار زن منجر به تشکیل کمیته‌ای ویژه در دولت سیدمحمد خاتمی رئیس جمهور وقت ایران و همچنین کمیته تحقیق و تفحص در ششمین مجلس شورای اسلامی ایران شده بود. هیات ویژه دولت سید محمد خاتمی اعلام کرده بود که زهرا کاظمی ۲۶ ساعت در اختیار نیروی انتظامی، ۴ ساعت در اختیار دادسرا و ۲۶ ساعت در اختیار وزارت اطلاعات قرار داشت و ضرب دیدگی جمجمه (۵ تیر ۱۳۸۲) نیز در زمانی صورت گرفت که زهرا کاظمی در اختیار وزارت اطلاعات قرار داشته است.

مقامات حکومت اسلامی، دلیل مرگ وی را برخورد سر خانم کاظمی با جسم سخت و ضربه مغزی اعلام کردند. محسن آرمین، یکی از نمایندگان مجلس ششم که پیگیر پرونده قتل زهرا کاظمی بود همان زمان طی ایراد یک نطق پیش از دستور در نشست علنی مجلس قاضی مرتضوی را به عنوان متهم اصلی قتل زهرا کاظمی معرفی کرد و در بخشی از این سخنرانی، آرمین با هشدار پیامدهای سکوت مسئولین در برابر این دست فجایع گفت: «قاضی مرتضوی به جای رعایت حریم خبرنگاری حکم بازداشت وی را صادر می‌کند اما او را پس از دو روز به نیروی انتظامی منتقل می‌کنند و زهرا کاظمی آنجا می‌گوید در هنگام بازجویی از ناحیه سر مورد ضرب و شتم قرار گرفته است. من می‌دانم قاضی مرتضوی در سطحی نیست که بتواند بدون پشتوانه دست به چنین اقداماتی بزند، اما روی سخنانم با شماسیت این اعمال خودسرانه و غیر مسؤولانه در صورت سکوت و مسامحه من و شما قطعاً در این حد باقی نخواهد ماند.

بعدها روزنامه وقایع اتفاقیه نیز گزارش مشروحی از جلسه دادگاه تهیه کرده بود که بخشی از آن به متن سخنان خانم عزت کاظمی، مادر زهرا کاظمی اختصاص داشت که شکنجه علیه زهرا کاظمی را تأیید کرده و گفته بود: دختر من مجوز داشته، به چه مناسبتی او را گرفته‌اند و برده‌اند؟ سینه‌هایش را سوزاندند، دستش را شکستند، پایش را شکستند، زیر شکمش را تکه تکه کردند. من یک دانه اولاد داشتم اگر قاتل هم بود اعدامش می‌کردند، نه این که این بلا را سرش بیاورند. این روزنامه به دلیل انتشار همین گزارش به دستور سعید مرتضوی توقیف شد و پیگیری‌های خانواده ی زهرا کاظمی نیز برای روشن شدن علل قتل و مجازات عاملان آن تاکنون پاسخ روشنی از دستگاه قضائی ایران نگرفته‌اند.

*** کاوه عزیزپور در سال ۱۳۸۵ وقتی ۲۳ سال داشت.** وی ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۷، در بیمارستان ارومیه درگذشت. کاوه در سال ۱۳۸۵، وقتی ۲۳ سال داشت به اتهام ارتباط با احزاب اپوزیسیون کرد از سوی اداره اطلاعات مهاباد بازداشت و دادگاه انقلاب مهاباد او را به ۳ سال زندان محکوم کرد. این زندانی سیاسی در اوایل اردیبهشت ۱۳۸۷ به بیمارستان ارومیه انتقال یافت. این زندانی کرد پس از ۲۰ روز به سر بردن در کما، در ۲۷ اردیبهشت درگذشت.

کاوه عزیزپور در دومین سال از دوران محکومیت خود، بر اثر آنچه که نزدیکیانش «سکته مغزی در اثر شکنجه» اعلام کردند، در بیمارستان ارومیه بستری و دو بار تحت عمل جراحی قرار گرفته بود. گزارش‌هایی نیز علت بستری‌شدن او بر اثر «تومور مغزی» در بیمارستان و جراحی مغز حکایت کرده‌اند. در همان زمان اسعد عزیزپور برادر کاوه عزیزپور اعلام کرد که کاوه در بیمارستان برای سومین بار بود که به‌حالت کما رفته بود. وی تأکید کرد که «هنگامی که برای بار دوم به کما رفت، تحت عمل جراحی مغز قرار گرفت، اما پس از ۴۸ ساعت از انجام این عمل نیروهای اطلاعات بدون این که به‌توصیه‌های پزشک وی گوش کنند این زندانی سیاسی را به بازداشتگاه اطلاعات منتقل کردند.» اسعد عزیزپور، گفته بود که «پزشک اخطار داده بود که کاوه باید برای مدت دو ماه در استراحت مطلق به‌سر ببرد. در غیر این صورت خطر جدی او را تهدید می‌کند.» مقام‌های قضائی هرگز توضیح رسمی درباره علت مرگ این زندانی سیاسی ارائه نکردند.

* محمد رجبی ثانی روز ۸ مهر ماه سال ۱۳۸۳، به‌دنبال درگیری منجر به‌ضرب و شتم با دو شهروند دیگر، با حکم بازپرس شعبه ۲ دادسرای عمومی و انقلاب تهران بازداشت و به‌زندان قزل‌حصار منتقل شد. چند روز بعد مأموران زندان قزل‌حصار او را به بیمارستان رجائی کرج منتقل کرده و اعلام کردند که در زندان دچار مرگ مغزی شده است. محمد رجبی ثانی از نیروهای نزدیک به‌حکومت و در شمار کسانی بود که مقام‌های حکومت اسلامی از آن‌ها به‌عنوان «جانباز» دوران جنگ نام می‌برند. خانواده او گفته‌اند که وی «جانباز اعصاب و روان» بوده که بر اثر موج انفجار در زمان جنگ دچار چنین وضعیتی شده بود و تنها با مصرف قرص‌های تجویز شده از سوی روانپزشک تعادل روانیش حفظ می‌شد. آن‌ها در عین حال تأکید کرده‌اند که محمدرجبی ثانی تا زمان بازداشت هیچ‌گونه بیماری جسمی نداشت. (به من گفتند او باید در زندان بماند تا ادب شود، خبرگزاری مهر، ۳۰ آبان ۱۳۸۳)

به گفته ملیحه خدمتخواه، همسر محمد رجبی ثانی به رغم این که به قاضی پرونده اعلام شد که این متهم باید به خاطر بیماری روزانه ۲۵ قرص اعصاب و روان استفاده کند، اما قاضی از درج این نکته در قرار بازداشت او خودداری کرده و گفته بود «هم او باید در زندان بماند تا ادب شود و تهدید کرد که اگر یک کلمه دیگر حرف بزنم مرا هم نزد همسرم خواهد فرستاد.» مسؤولان زندان قزل‌حصار نیز از دادن این قرص‌ها به زندانی امتناع کرده و از مراجعه محمدرجبی ثانی به پزشک زندان نیز جلوگیری کردند، و پس از وخامت حال او ابتدا وی را به بند بیماران روانی در زندان منتقل کردند. ملیحه خدمتخواه، همچنین گفته است که مأموران با این گمان که محمد رجبی ثانی به عمد و برای قریب آن‌ها، نقش بیماران روانی را در بازی می‌کند «بر سر او ریخته و او را کتک زده بودند بعد هم که حال او بد شده و به‌کما فرو رفته بود و وقتی کاملاً بیهوش شد او را به بیمارستان شهید رجائی آورده و گفته بودند، این زندانی دچار مرگ مغزی شده است.» (به من گفتند او باید در زندان بماند تا ادب شود، خبرگزاری مهر، ۳۰ آبان ۱۳۸۳)

قوه قضائیه ابتدا در ۹ آذر ۱۳۸۳، با انتشار اطلاعیه‌ای ادعا کرد که پزشکی قانونی کرج «علت فوت رجبی ثانی را عفونت پیشرفته داخلی و عوارض ناشی از آن تشخیص داده شده و گواهی دفن صادر کرده است.» در این اطلاعیه، ادعا شده بود که نتایج بررسی‌های در زندان قزل‌حصار «نشان می‌دهد هیچ‌گونه قصور و سهل‌انگاری در زمینه درمان نامبرده صورت نگرفته است.» (قوه قضائیه در خصوص پرونده شهید رجبی ثانی پاسخ داد، خبرگزاری مهر، ۹ آذر ۱۳۸۳)

اما به دنبال انتشار گسترده اخبار مربوط به مرگ محمد رجبی ثانی و جدال میان برخی از نهادهای حکومتی در مورد مرگ این «جانباز اعصاب و روان» در زندان قزل‌حصار سرانجام جمالی کریمی راد سخن‌گوی وقت قوه قضائیه اعلام کرد که «توجه به دستور رئیس قوه قضائیه پیرامون بررسی همه‌جانبه پرونده رجبی ثانی، این موضوع توسط دادستانی

کل کشور، سازمان بازرسی کل کشور، دادستانی عمومی و انقلاب تهران و هیاتی از سوی رئیس سازمان زندان‌ها پیگیری شد که تحقیقات و بررسی‌ها نشان می‌دهد علی‌رغم تلاش‌های صورت گرفته در این پرونده سهل‌انگاری، مسامحه و کوتاهی ۴ نفر از مسئولین زندان قزل‌حصار محرز است چون این افراد به وظیفه قانونی خود عمل نکرده و موجب فوت این فرد شده‌اند.» او همچنین «از تخلف، سهل‌انگاری و مسامحه ۴ نفر از پرسنل زندان قزل‌حصار، پزشک معاینه‌کننده جسد، بازپرس و دادیار قضائی در پرونده جانباز شهید رجبی ثانی خبر داد.» (دادستان انتظامی درخواست تعلیق و رسیدگی به اتهامات خلاف مقررات را کرده است، خبرگزاری مهر، ۵ دی ۱۳۸۳)

***ولی‌الله فیض مهدوی در مهرماه سال ۱۳۸۰ بازداشت شد،** و در ۱۵ شهریور سال ۱۳۸۵ مقام‌های زندان اوین خبر مرگ او را به‌طور رسمی اعلام کرده و مدعی شدند که «ولی‌الله فیض مهدوی خود را در سلولش حلق‌آویز کرد و پس از انتقال به بیمارستان، در آنجا فوت کرد.» (مدیر روابط عمومی سازمان زندان‌ها: فیض‌مهدوی پس از اقدام به‌خودکشی، در بیمارستان فوت کرد، خبرگزاری ایسنا، ۱۵ شهریور ۱۳۸۵)

ولی‌الله فیض مهدوی در مهرماه سال ۱۳۸۰ هنگامی که ۲۲ سال داشت به‌اتهام عضویت در سازمان مجاهدین خلق در دزفول واقع در استان خوزستان بازداشت شد. دادگاه انقلاب او را به‌اتهام تلاش برای بمب‌گذاری به‌صورت غیرعلنی و بدون حضور وکیل به‌اعدام محکوم کرد، اما در سال ۱۳۸۵، محمدعلی دادخواه و محمد شریف دو وکیل عضو کانون مدافعان حقوق بشر با پذیرش وکالت او برای لغو حکم اعدام ولی‌الله فیض مهدوی تلاش کردند. به دنبال تعیین و ابلاغ روز ۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۵ به عنوان روز اعدام به ولی‌الله فیض مهدوی فعالان حقوق بشر به‌تلاش‌های خود برای لغو حکم اعدام او افزودند از جمله وکلای او؛ محمدعلی دادخواه و محمد شریف نامه‌ای به‌محمود هاشمی شاهرودی رئیس وقت قوه قضائیه وقت نوشته و خواهان تجدیدنظر در این حکم شدند.

این زندانی سیاسی خود نیز در پیامی که سه‌شنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۵، از داخل زندان خطاب به فعالان حقوق بشر ارسال کرد، اعلام کرد: «من ولی‌الله فیض مهدوی که در مهرماه ۱۳۸۰ به اتهام پیوستن به سازمان مجاهدین خلق در عراق و اقدام علیه امنیت کشور دستگیر شدم. چون من یک زندانی عقیدتی هستم و اقدام تروریستی علیه حکومت انجام نداده‌ام و فقط صرف داشتن عقیده‌ام در داخل زندان به‌سر می‌برم از تمام افراد آزادی‌خواه و سازمان‌های حقوق بشری می‌خواهم که از اعدام من ممانعت به عمل بیاورند و جلوی این عمل غیرانسانی حکومت را بگیرند.» (پیام دوم ولی‌الله فیض مهدوی از زندان گوهردشت، سه‌شنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۵)

اعدام فیض مهدوی در روز ۲۶ اردیبهشت ماه لغو شد و خبرگزاری ایلنا در ۷ خرداد ۱۳۸۵، از قول محمدعلی دادخواه یکی از وکلای ولی‌الله فیض مهدوی اعلام کرد که «با موافقت رئیس قوه قضائیه، حکم اعدام فیض مهدوی که به‌اتهام ارتباط با یک گروه غیرقانونی خارج از کشور به اعدام محکوم شده بود، به‌حبس تبدیل شد.»

در ۱۳ شهریور ۱۳۸۵، سهراب سلیمانی مدیرکل سازمان زندان‌های استان تهران، در اظهاراتی که از سوی خبرگزاری فارس وابسته به سپاه پاسداران منتشر شد ادعا کرد: «این زندانی دیروز یکشنبه در حمام بند محل استراحت خود در زندان رجائی شهر به‌وسیله لباس خودش، اقدام به‌حلق‌آویز نمودن خود کرد که این موضوع توسط هم اتاقی‌های وی به‌مسئولین زندان اطلاع داده شد و در بهداری زندان کارهای احیاء وی انجام و سپس جهت مداوا به بیمارستان شریعتی منتقل شد.» (وبسایت اداره کل زندان‌ها)

دو روز بعد اما مدیر روابط عمومی سازمان زندان‌ها از مرگ ولی‌الله فیض مهدوی خبر داد و برخلاف سازمان زندان‌ها که ادعا کرده بود این زندانی در حمام زندان خودکشی کرده، این بار ادعا کرد که «ولی‌الله فیض مهدوی خود

را در سلولش حلق‌آویز کرد و پس از انتقال به بیمارستان، در آنجا فوت کرد.» (مدیر روابط عمومی سازمان زندان‌ها، فیض مهدوی پس از اقدام به خودکشی، در بیمارستان فوت کرد، خبرگزاری ایسنا، ۱۵ شهریور ۱۳۸۵)

این در حالی است که امیرحسین حشمت ساران دبیرکل جبهه اتحاد ملی و از زندانیان سیاسی زندان گوه‌ر دشت در ۱۳ شهریور ماه و در حالی که در مرخصی از زندان به سیر می‌برد اعلام کرد که زندانیان به او اطلاع داده‌اند که «در پی درگیری لفظی روز شنبه ۱۱ شهریور ۱۳۸۵ فیض مهدوی با برخی مقام‌های زندان گوه‌ر دشت به او گفته شد که این همه زندانی سیاسی کشته شده اتفاقی نیافتاده، هرکاری دوست دارید بکنید.» وی همچنین گفت از قول هم‌بندیان دیگر فیض مهدوی گفت: «فیض مهدوی هنگام انتقال به زندان بیهوش و بیجان به‌منظر می‌رسید.»



* **ابراهیم لطف‌اللهی فعال دانشجویی** در شهر سنندج در ۱۶ دی سال ۱۳۸۶ بازداشت شد و تنها ۹ روز بعد در ۲۵ دی ماه ۱۳۸۶، مأموران امنیتی در تماس با خانواده او ادعا کردند که این فعال دانشجویی در بازداشتگاه اطلاعات سنندج خودکشی کرده و جسدش را در گورستان سنندج دفن کرده‌اند.



* **زهره بنی یعقوب پزشک ۲۷ ساله ایرانی** و از دانشجویان دانشکده علوم پزشکی دانشگاه تهران، در ۲۰ مهر ۱۳۸۶، به‌جرم همراهی با یک پسر جوان توسط توسط مأموران امر به معروف و نهی از منکر دستگیر شده و سپس به بازداشتگاه ستاد امر به معروف و نهی از منکر شهر همدان منتقل می‌شود اما بعد از ساعت ۴۸ به‌خانواده او اعلام می‌کنند که بروند جسد دخترشان را تحویل بگیرند.

مقامات حکومت اسلامی اعلام کرده بودند که زهره بنی‌یعقوب با استفاده از یک پرچم تبلیغاتی اقدام به‌خودکشی کرده و مأموران با مراجعه به بازداشتگاه با جسد حلق‌آویز شده وی مواجه می‌شوند.

بازپرس شعبه سوم دادسرای عمومی و انقلاب همدان پرونده مرگ زهره بنی‌یعقوب را با بیان این که «اصولا جرمی اتفاق نیافتاده که بتوان درباره آن رای صادر کرد»، مختومه اعلام کرد.

خانواده زهره بنی‌یعقوب این ادعای مسئولان را در همان روزهای نخست رد کردند اما بعدها با گذشت حدود یک سال از مرگ مشکوک زهره بنی‌یعقوب، با انتشار نامه‌ای خطاب به مردم ایران از بی‌نتیجه بودن این پرونده و عدم مجازات متهمان آن انتقاد کردند.

خانواده زهره، ضمن آن که خواهان بررسی دقیق دلایل مرگ و مجازات عاملان آن شده بودند در نامه خود نیز نوشته بودند: ساعت حدود هشت و نیم شب بود. موبایل برادر زهره زنگ می‌خورد که پیش شماره همدان را می‌بیند. برادر در گفت‌وگو با زهره احساس می‌کند وضعیت روحی زهره در شرایط خوبی است. او در جواب این سوال برادر که می‌پرسد تو را اذیت نکرده‌اند، می‌شنود «نه» و بلافاصله می‌گوید: «کسی بالای سرم ایستاده است.» بعد از این تماس دقیقا چه

اتفاقی افتاده، معلوم نیست و غیر از اعضای ستاد امر به معروف، فقط خدا می‌داند. پدر و مادر زهرا ساعت ۱۰ شب به همدان می‌رسند. در جلوی بازداشتگاه با عجیب‌ترین توهین‌ها مواجه می‌شوند. یکی از اعضای ستاد به پدر زهرا می‌گوید از نظر ما دختر تو صلاحیت پزشک بودن در این مملکت را ندارد. این فرد یک هفته پس از خاکسپاری زهرا عزیزمان، با خانواده عزادار ما تماس گرفت و با انواع تهدیدها از ما خواست که پرونده را پیگیری نکنیم.



* **اکبر محمدی فعال دانشجویی ۳۶ ساله** ایرانی بود که در پی اعتراضات دانشجویی تیرماه ۱۳۷۸ تهران دستگیر و در دادگاه بدوی به اعدام محکوم شده بود اما پس از آن که این حکم به ۱۵ سال حبس، کاهش یافت، او در سال ۱۳۸۵ یعنی پس از هفت سال زندان و در حالی که دوران محکومیت خود را سپری می‌کرد، جان خود را در اوین از دست داد. خانواده محمدی گفته بودند که وی در زندان دچار بیماری‌های گوناگون شده بود اما با این وجود، طبق گواهی پزشکی قانونی موجود در پرونده‌اش، تحمل حبس را نداشت، مقامات زندان با درخواست نامه‌های وی برای بهره‌گیری از امکان مرخصی استعلاجی پس از دو دوره عمل جراحی در بیمارستان موافقت نکردند.

اکبر محمدی همان زمان، برای اعتراض به عدم توجه مسؤولان زندان به نامه‌هایش برای درخواست مرخصی و درمان دست به اعتصاب غذا زد و از طریق انتشار نامه‌ای که وبسایت صدای آمریکا هم آن را منتشر نمود، اعلام کرده بود که عدم توجه مسؤولان زندان به خواسته‌هایش دلیل اعتصاب او بوده و آن‌ها را مسؤول مستقیم جان خود معرفی کرد. سهراب سلیمانی، مدیر کل زندان‌های استان تهران همان زمان اعتصاب غذای او را در گفتگویی با خبرنگاران که در خبرگزاری ایلنا هم منتشر شده است، رد کرده و گفته بود که اکبر محمدی وضعیت خوبی داشت، به حمام رفت و دوش گرفت، در این لحظه وضع جسمی وی با مشکل مواجه شد و به همین دلیل توسط زندانبان به نگهبانی منتقل می‌شود که در مسیر انتقال به بهداری فوت می‌کند.

اما خلیل بهرامیان، وکیل مدافع محمدی، اعتصاب غذای موکل خود را تأیید کرده و گفته بود وقتی از این موضوع آگاه شد به زندان اوین مراجعه کرد تا بتواند محمدی را از این اقدام منصرف کند، ولی مسؤولان زندان، برخلاف کنوانسیون‌های بین‌المللی و قوانین داخلی ایران، مخالفت کردند.

منوچهر محمدی برادر اکبر محمدی همان زمان به بخش فارسی صدای آمریکا، گفته بود: «برادر مرا کشتند.»

* **سعید زینالی**، از نمونه‌هایی است که در یکی از این زندان‌های سپاه برای همیشه بی‌نام و نشان ماند. سعید زینالی در ۲۳ تیر ماه ۱۳۷۸، در مقابل چشم‌های مادرش بازداشت شد و از آن تاریخ تاکنون، جز یک تماس تلفنی کوتاه، هیچ خبری از این فارغ‌التحصیل کامپیوتر دانشگاه تهران در دست نیست. خانواده زینالی از ۱۴ سال پیش تاکنون برای گرفتن خبری از فرزندشان به همه مراکز امنیتی و قضائی مراجعه کرده‌اند اما هیچ پاسخ درستی به آن‌ها داده نشده است.

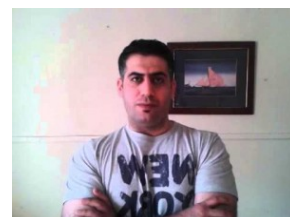
اکرم نقابی، مادر سعید زینالی گفته است: «هیچ جواب قطعی نمی‌دهند یک ماه پیش از دادستانی به من زنگ زدند گفتند که سعید زینالی آزاد شده. نمی‌دانید چقدر خوشحال شدم چه حالی پیدا کردم. اما بعد انکار کردند. گفتند ما پرونده را دیدیم اشتباه شده. بعد گفتند نگران نباشید و ما پیگیر هستیم و خبرتان می‌کنیم.»

وی می‌افزاید: «رفتیم دادستانی گفتند نماینده سپاه را خواسته‌ایم این‌جا و با او جلسه می‌گذاریم و قضیه را روشن می‌کنیم. قرار بود ظرف ده روز جلسه را بگذارند اما اکنون ۲۵ روز گذشته و هیچ خبری نیست.»

وی می‌گوید: «آقای خدابخشیان، دادیار ناظر زندان اوین بود که به پدر سعید گفته هر موقع می‌خواهیم جای سعید را پیدا کنیم و به‌شما اطلاعات بدهیم جایش را عوض می‌کنند. اما توضیح نداده که چه کسی جای سعید را عوض می‌کند اصلا سعید دست چه کسی است؟ اصلا زنده است؟»



* **مهندس پیمان کاوسی**، مهندس برق نیز یکی از قربانیان مورد تجاوز قرار گرفته در زندان‌های سپاه پاسداران است.



* **عبدالرضا جباری**، زندانی منتسب به سازمان مجاهدین خلق ایران که در هنگام بازداشت آسیب جدی جسمی دیده بود. جباری پس از هفت سال زندان و گذر از زندان‌های مختلف به مانند دیزل آباد کرمانشاه و زندان اوین، سرانجام در آبان ماه ۱۳۸۷ به مقرنظینه زندان رجائی شهر کرج منتقل شد و بعد در این زندان جان خود را از دست داد.

* **هاشم رضانی اهل مهاباد در هفته دوم دی ماه ۱۳۸۷**، از سوی مأموران اداره اطلاعات ارومیه بازداشت شد. مأموران پس از بازداشت وی بار دیگر به منزل‌شان مراجعه کرده و کامپیوتر و دیش و رسیور دریافت شبکه‌های تلویزیون‌های ماهواره‌ای موجود در منزل را با خود بردند اما اطلاعی از محل نگهداری و اتهام این شهروند مهابادی به‌خانواده‌اش ندادند. چهار روز بعد مأموران در تماسی با خانواده هاشم رضانی اعلام کردند که برای تحویل گرفتن جسد او به‌اداره اطلاعات ارومیه مراجعه کنند. در مراجعه خانواده وی به اداره اطلاعات ارومیه به‌آن‌ها اعلام شد که هاشم رضانی در جریان بازداشت «خودکشی» کرده است.

مقام‌های قضائی و اطلاعاتی در ارومیه، همچنین با درخواست خانواده رضانی برای انتقال جسد وی تهران برای کالبدشکافی و تعیین علت مرگ مخالفت کرده و ضمن اخذ تعهد از آن‌ها خواستند که جنازه هاشم رضانی را دفن کرده و درباره مرگ او در بازداشتگاه اطلاعات ارومیه اطلاع‌رسانی نکنند.



*** امیرحسین حشمت ساران از زندانیان سیاسی زندان گوهردشت در کرج، جمعه ۱۶ اسفند ۱۳۸۷، پس از چهار سال تحمل زندان، به مرگی مشکوک در زندان درگذشت.** وی در سال ۸۳، به اتهام تأسیس گروهی به نام «جبهه اتحاد ملی ایران» بازداشت، محاکمه و به ۸ سال زندان تعزیری و ۸ سال زندان تعلیقی محکوم شده بود.

وضعیت جسمی امیرحسین حشمت ساران، دستکم دو روز پیش‌تر از چهارشنبه ۱۴ اسفند ۸۷، در زندان گوهردشت وخیم شده بود و دوستان زندانش او را دو بار به بهداری زندان منتقل کرده بودند اما بهداری زندان بار اول از معاینه او خودداری کرده بود و مقام‌های زندان گوهردشت با تاخیر چندین ساعته چهارشنبه شب زمانی او را به بیمارستان منتقل کردند که وضعیت او بحرانی شده بود. روز پنج‌شنبه ۱۵ اسفند ۱۳۸۷، رسانه‌های غیررسمی اخباری درباره وضعیت وخیم جسمی امیرحسین حشمت ساران در بیمارستان گزارش منتشر کردند و گزارش دادند که به‌رغم وضعیت وخیم جسمی و بستری بودن این زندانی سیاسی در بخش آی.سی.یو بیمارستان رجائی کرج و حضور دو مأمور مراقب، به‌دستور مقام‌های زندان دست‌های امیرحسین حشمت ساران را به‌تخت بیمارستان زنجیر شده است.

علی حاج کاظم، رئیس زندان گوهردشت در مراجع خانواده امیرحسین حشمت ساران به وی، از اعلام محل بستری شدن و شرایط وخیم امیر حشمت ساران به آن‌ها خودداری کرده و با تاخیری چند ساعته مقام‌های زندان به خانواده این زندانی سیاسی گفتند که او در بخش آی.سی.یو بیمارستان رجائی کرج بستری شده است. با این حال به فرزندان این زندانی سیاسی اجازه ملاقات و دیدار از پدرشان در بیمارستان نیز داده نشد. امیرحسین حشمت ساران و سایر زندانیان هم‌بند او در زندان گوهردشت بارها در زندان مورد ضرب و شتم مأموران قرار گرفته بود و از جمله یک هفته پیش از مرگ، به همراه شماری دیگر از زندانیان مورد حمله مأموران «حفاظت زندان» قرار گرفته و با «باتوم» مورد ضرب و شتم قرار گرفته بود. الهه همسر ساران به سازمان دیده‌بان حقوق بشر در آن زمان گفت: «صبح روز ۵ مارس یکی از هم‌بندان ساران در بند ۲ در سلول ۵ زندان گوهردشت با استفاده از کارت تلفن زندان با او تماس گرفت و گفت ساران شب پیش بیمار و به مرکز پزشکی زندان منتقل شده است. وقتی او با مرکز پزشکی زندان تماس گرفت به‌وی گفته شد که ساران به‌بخش مراقبت‌های ویژه (آی.سی.یو) در بیمارستان رجائی شهر منتقل و بستری شده است. همسر ساران توانست با او برای مدت ۱۵ دقیقه در آی.سی.یو ملاقات کند. او می‌گوید ساران «با یک چشم باز» و در حالی که یک دست و یک پایش به تخت بسته بودند به نظر می‌رسید که در حال اغماست. بر روی تخته سفید بالای تخت او نوشته شده بود که وی به‌دلیل «بیماری عصبی» بستری شده است.

صبح روز بعد در ۶ مارس، الهه ساران مجدداً برای دیدن شوهرش به آی.سی.یو رفت. اما کارمندان بیمارستان به‌او گفتند که شوهرش فوت کرده است. همسر ساران به دیده‌بان حقوق بشر گفت: «متخصص پزشکی که مراقبت از او را به‌عهده داشت به‌من گفت وی خونریزی مغزی کرده و عفونت ریوی داشت که به همه بدنش سرایت کرده بود و باید زودتر به بیمارستان آورده می‌شد. او موقعی به بیمارستان آورده شد که در واقع مرده بود.» همسرش می‌گوید در ملاقاتی که ده روز قبل از مرگش با او داشته بدنش ورم کرده بود که او آن را ناشی از عدم فعالیت جسمی دانسته بود. او پیش از آن یک‌بار در ۲۶ فوریه به‌طور موقتی به‌اغما رفته بود. بعد از اغمای اول پزشک بیمارستان در اقدامی غیرعادی برای دادن یک داروی پودری نامشخص از ساران امضاء گرفت. (سازمان دیده‌بان حقوق بشر، ۱۹ مارس ۲۰۰۹)

همسر ساران، همچنین به دیده‌بان حقوق بشر گفت که ساران و هم سلولی‌هایش (افشین بیمانی، بهروز جاوید تهرانی و کرم خیرآبادی) که آن‌ها نیز زندانی سیاسی بودند یک‌بار توسط سایر زندانیان و بعد «به دفعات زیاد» توسط زندانبانان مورد حمله قرار گرفتند. آن‌ها یک روز قبل از آن که ساران به بیمارستان منتقل شود اعلام کرده بودند که در

اعتراض به شرایط زندان (از جمله مسائل بهداشتی، پزشکی و فقدان فعالیت بدنی و نور مناسب) دست به اعتصاب غذا خواهند زد. خانم ساران به دیده بان حقوق بشر گفت: «من از دوستانش شنیدم که آن شب ۳۰ نگهبان زندان به آن‌ها حمله کرده تا آن‌ها را از اعتصاب غذا بازدارند.»

خانم ساران به دیده بان حقوق بشر گفت: «پس از آن سه مرد از وزارت اطلاعات به منزل ما آمدند و گفتند که جنازه ساران را به ما ندهند زیرا ما مرگ او را بر روی اینترنت و جای دیگر خیلی علنی کردیم.» او افزود: «آن‌ها گفتند که یا خودشان او را در جایی دفن می‌کنند و یا ما می‌توانیم او را دفن کنیم به شرط آن که به دوستان سیاسی‌اش که به دیدار ما می‌آمدند بگوئیم به تشییع جنازه نیایند.» نهایتاً خانواده ساران، یک تشییع جنازه خصوصی تنها با حضور اعضای خانواده‌اش برگزار کرده و او را در قبرستان سکینه در ۴۰ دقیقه‌ای شهر خود دفن کردند.



* **امید رضا صیافی جوان، ۲۸ ساله‌ای** بود که به دلیل نوشته‌هایش در یک وبلاگ شخصی از سوی شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران به اتهام «فعالیت تبلیغی علیه نظام» و «توهین به آیت‌الله خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای» به دو سال و نیم زندان محکوم شده بود اما در حین گذران دوران محکومیت خود، در ۲۸ اسفند ۱۳۸۷ در زندان اوین جان خود را از دست داد.

رادیو زمانه همان زمان، در گزارشی به نقل از حسام فیروزی وکیل و پزشک نوشته بود: پزشکان زندان اوین با وجود درخواست‌های وی برای انتقال آقای میرصیافی به بیمارستان، از این کار ممانعت کرده‌اند و مرگ این وبلاگ‌نویس به علت «کم‌کاری صدرصد پزشکی زندان» اوین بوده است.

معصومه میرصیافی خواهر این وبلاگ‌نویس به صدای امریکا گفته بود: وقتی رفتیم برای شناسایی جسد، من خودم جسد را دیدم، گوش سمت چپ خونریزی شدید داشت، بینی‌اش پر از لخته‌های خون بود، صورتش کبود بود، پشت کتف‌ها کبود بود و پشت کمر، و ظاهراً قسمت پشت گوش آن قسمت، مجسمه شکستگی هم داشته، طوری که آن ملافه‌ای که جسد را پیچیده بودند کاملاً خونی شده بود قسمت زیر سر. بعد آنجا جسد را به ما تحویل دادند فرستادیم پزشکی قانونی کهریزک، چهار ساعت طول کشید، ظاهراً کالبد شکافی انجام شد به ما توضیح خاصی ندادند. یک فرمی به ما داده شد که داخلش توضیحاتی خواسته بودند از سوابق بیماری امید که ما همه را رد کردیم، ایشان نه بیمار بود نه معتاد بود و نه هیچی. بعدش یک قسمتی نوشته بود که آیا شما شکایتی دارید؟ من هم نوشتم که بله. البته افرادی آنجا بودند می‌گفتند که اگر بنویسید شکایت دارید جسد را ممکن است تحویل تان ندهند. من هم آنجا گفتم که اصلاً جسد را نمی‌خواهم تحویل بدهند و جسد امید به چه درد من می‌خورد؟ من نوشتم ما شکایت داریم، مسؤولین زندان اوین مقصر هستند این قتل مشکوک است و باید پیگیری شود. در حالی که این‌ها به ما گفته بودند که ایشان قرص خورده، فشارش افت کرده و فوت کرده، پدر من سی سال بهیار بیمارستان سینا بوده، چنین چیزی نمی‌تواند صحت داشته باشد و ایشان قطعاً کتک خورده، این را مطمئن هستم.

پرونده مرگ این زندانی هم به فرجام روشنی نرسیده و پیگیری‌های خانواده‌اش نتیجه‌ای نداد.



*** علی بادوزاده**، که از اواخر اسفندماه ۱۳۸۷، توسط مأموران امنیتی بازداشت شده بود، در اطراف شهرستان مهاباد پیدا شد. علی بادوزاده، ۳۵ ساله اهل شهرستان مهاباد به اتهام همکاری با احزاب کرد و به عنوان مطلع در مورد فعالیت‌های برادرزاده‌اش و تعدادی دیگر، در روز ۲۸ بهمن توسط مأموران امنیتی بازداشت و به محل نامعلومی منتقل شده بود. صبح روز پنجم اسفندماه، پس از ۸ روز پیکر بی‌جان وی که آثار ضرب و شتم بر آن مشاهده می‌شد، در اطراف شهرستان مهاباد پیدا شد.

*** در جریان اعتراضات پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ و بازداشت‌های گسترده پس از آن گزارش‌های متعددی از کشته‌شدن، شکنجه و تجاوز به بازداشت‌شدگان منتشر شد. در این میان، اما کشته‌شدن امیر جوادی‌فر، محمد کامرانی، محسن روح‌الامینی و رامین آقازاده قهرمانی در بازداشتگاه کهریزک از ویژگی خاصی برخوردار است.**

امیر جوادی‌فر، محمد کامرانی، محسن روح‌الامینی و رامین آقازاده قهرمانی به همراه ده‌ها نفر دیگر از مردم معترض در جریان رامپیمائی ۱۸ تیر ماه ۱۳۸۸ در تهران، از سوی مأموران در خیابان‌های اطراف دانشگاه تهران بازداشت شده و در هماهنگی فرماندهان ارشد نیروی انتظامی با سعید مرتضوی دادستان وقت تهران به بازداشتگاه کهریزک منتقل شده و در اثر شکنجه و ضرب و شتم در این بازداشتگاه کشته شدند.

*** از احمد نجاتی کارگر نیز به عنوان یکی دیگر از کشته‌شدگان بازداشتگاه کهریزک نامبرده شده است.**

در این میان کشته‌شدن محسن روح‌الامینی که پدرش عبدالحسین روح‌الامینی از اعضای سابق حزب ایثارگران و از نزدیکان محسن رضائی و شماری دیگر از مقام‌های حکومتی، منجر به علنی شدن کشتار زندانیان در بازداشتگاه کهریزک شد، تا آن‌جا که در ۷ مرداد ۱۳۸۸ اعلام شد که علی خامنه‌ای رهبر حکومت اسلامی پس از دریافت گزارشی در این زمینه، دستور تعطیلی بازداشتگاه کهریزک را صادر کرده است. هرچند گزارش‌های دیگر از تداوم فعالیت این بازداشتگاه حکایت دارند.



*** در ۲۱ دی ماه سال ۱۳۸۸، «کمیته ویژه مجلس شورای اسلامی برای پیگیری حوادث پس از انتخابات»، ضمن انتشار گزارشی درباره بازداشتگاه کهریزک «سعید مرتضوی، دادستان عمومی و انقلاب وقت تهران را به عنوان صادرکننده دستور انتقال بازداشت‌شدگان روز ۱۸ تیر به بازداشتگاه کهریزک» معرفی کرد و اعلام کرد که مرتضوی دلیل این کار را «فقدان ظرفیت زندان اوین» اعلام و همچنین مدعی شده که علت مرگ برخی از بازداشت‌شدگان پس از انتخابات در بازداشتگاه کهریزک «ابتلا به بیماری مننژیت» است اما کمیته ویژه مجلس در بررسی‌های خود به این نتیجه رسیده که «هر دوی این اظهارات خلاف واقع است».**

گزارش کمیته ویژه مجلس، تأکید کرد که «فقدان جا و ظرفیت زندان اوین، مطلب صحیحی نیست و زندان اوین کاملاً آمادگی پذیرش آن بازداشت‌شدگان را داشته» و علاوه بر این علت مرگ بازداشت‌شدگان نیز «ضرب و شتم و بی‌توجهی مأموران و مسئولان بازداشتگاه، ازدحام زندانیان، ضعف امور بهداشتی، تغذیه نامناسب، انتقال نامناسب با اتوبوس، و گرما» بوده است. کمیته ویژه مجلس با تأکید بر این که «بررسی همه‌جانبه دلایل کشته‌شدن این سه جوان بازداشت‌شده بر عهده دستگاه قضائی است» از قوه قضائیه خواست تا ضمن «ریشه‌یابی دقیق و برخورد جدی با همه عوامل این حادثه تلخ اعم از قضائی، اداری و انتظامی و بدون رعایت هر گونه ملاحظه‌ای و با تقدم دلسوزی تام نسبت به آبروی نظام جمهوری اسلامی» این پرونده را به نتیجه برساند و افکار عمومی را از اقدامات خود مطلع و «با عوامل اصلی بدون توجه به عناوین» آن‌ها برخورد کند. (متن کامل گزارش کمیته ویژه مجلس، ۲۰ دی ۱۳۸۸)



* **پرونده مرگ مشکوک پزشک وظیفه بازداشتگاه کهریزک رامین‌پور اندرجانی** نیز همچنان مسکوت مانده است. رامین‌پور اندرجانی پزشک وظیفه‌ای بود که بازداشت‌شدگان در بازداشتگاه کهریزک را قبل از مرگ ویزیت کرده بود اما نیروی انتظامی به فاصله کوتاهی از افشای جنایات بازداشتگاه کهریزک ادعا کرد که او در محل استراحتگاه خود در داخل یکی از مجتمع‌های پزشکی این نیرو خودکشی کرده است.



* **امیر جواد فر دانشجوی مدیریت دانشگاه آزاد قزوین** بود که او نیز در جریان درگیری‌های پس از انتخابات در روز ۱۸ تیر ۱۳۸۸ بازداشت شده بود. پیکر بی‌جان این جوان ۲۵ ساله که در اثر ضرب و شتم و شکنجه در زندان جان‌باخته بود به خانواده‌اش تحویل داده شد.

در گزارش هیات تحقیق و تفحص از حوادث بعد از انتخابات نیز تأکید شده بود؛ چون امیر جواد فر در زمان دستگیری مورد ضرب و شتم قرار گرفته و نامبرده از نظر جسمی ضعیف شده و توان مقاومت در برابر صدمات کهریزک را نداشت جان باخت. اما علی جواد فر، پدر امیر جواد فر در زمان خاکسپاری فرزندش به صدای امریکا گفته بود: امیر در بیمارستان فیروزگر بستری بود، چکاب کامل شده بود، یک شب در بیمارستان خوابید، صحیح و سالم بود و با پای خودش تحویل پولیس پیشگیری داده شد با دست خودم، قبل از این که به پولیس برود نوشابه خورد، خنده کرد و گفت دو روز دیگر بر می‌گردم، ولی پسرم رفت.

بابک جواد فر، برادر امیر جواد فر نیز به سایت «جرس» گفته است: من خودم سراغ تکتک کسانی که با امیر در کهریزک بوده‌اند رفته‌ام، کسانی که به ما گفتند امیر در روزهای آخر بینائی‌اش را از دست داده بود، کسانی که می‌گفتند به دلیل آلودگی فضای بازداشتگاه پس از ضرب و شتم، چشم‌های امیر چرک کرده بود و دیگر بینائی کامل نداشت تا بتواند به تنهایی راه برود.

در روند دادگاهی که برای متهمان پرونده کهریزک برگزار شده است، خانواده امیر جوادفر و سایر کشته‌شدگان این بازداشتگاه اعلام کردند که خواستار محاکمه آمران این قتل و پیگرد قضائی کسانی که دستور انتقال زندانیان به کهریزک را داده بودند، هستند. این خانواده‌ها بارها از دادستان وقت تهران سعید مرتضوی به عنوان کسی که دستور انتقال زندانیان به کهریزک را داده بود یاد کردند اما او تاکنون به‌طور جدی مورد پیگرد قضائی قرار نگرفته است.

*** رامین آقازاده قهرمانی**، یکی از جوانانی بود که در حوادث بعد از انتخابات دستگیر شد اما پانزده روز بعد با بدنی که آثار شکنجه بر روی آن نمایان بود آزاد شد و به‌گفته نزدیکانش تنها پس از دو روز، به‌دلیل وجود «لخته‌های خون» در سینه‌اش جان داد.

*** محمد کامرانی، جوان ۱۸ ساله‌ای** بود که در جریان اعتراضات ۱۸ تیر سال ۱۳۸۸ بازداشت شد. به‌گفته خانواده محمد کامرانی، این جوان در حالی که خود را برای کنکور پزشکی آماده می‌کرد در جریان درگیری‌های نزدیک به دانشگاه تهران دستگیر شد و سپس به دلیل شکنجه، ضرب و شتم در زندان، جان باخت.

علی کامرانی، پدر محمد کامرانی به خبرنگار جرس گفته است: کسانی به اسم لباس شخصی پسر مرا دستگیر کردند، او را بی‌رحمانه مورد ضرب و شتم قرار دادند و بعد بچه‌ای که در کما بود و تب شدید داشت را با غل و زنجیر به تخت بیمارستان لقمان بسته بودند تا زمانی که پس از انتقال به بیمارستان مهر تهران، دیگر جان‌اش را از دست داد.

وی گفته است: خدا می‌داند چه به‌روzman آمد وقتی در دادگاه متهمان پرونده کهریزک حرف‌های کسانی که در همان بازداشتگاه بوده‌اند را در مورد جنایت‌های رخ داده شنیدیم، فیلم دادگاه متهمان کهریزک را نشان دهند تا عمق فاجعه را مردم ببینند. آمران باید محاکمه شوند. همان قاضی که دستور داد بچه مرا ببرند کهریزک باید محاکمه شود.

پدر محمد کامرانی پس از مطلع شدن از جان باختن فرزند خود، به هاشمی شاهرودی شکایت نامه‌ای نوشت که در آن نام سعید مرتضوی را به‌عنوان کسی که دستور انتقال زندانیان به کهریزک را داده بود قید کرده است و شاهرودی نیز در ذیل نامه دستور پیگیری داده بود و در کنار این اقدام، او همچنین نامه‌ای به‌رهبری حکومت اسلامی می‌نویسد که خامنه‌ای نیز دستور پیگیری را در ذیل نامه کامرانی می‌نویسد.

*** علیرضا داوودی، دانشجوی ۲۶ ساله اصفهانی** بود که در تاریخ ۷ مرداد ۱۳۸۸، در سن ۲۶ سالگی در بیمارستان درگذشت. علیرضا داوودی، سردبیر نشریه دانشجویی راه خاکی دانشگاه اصفهان بود، که به‌دلیل فعالیت‌های دانشجویی از تحصیل محروم شده بود و در بهمن ۸۷، همزمان با بازداشت محمدپور عبدالله در تهران، او نیز در شاهین شهر اصفهان بازداشت شده بود.

یکی از نزدیکان وی به‌خبرگزاری «جرس» گفته است علیرضا را اردیبهشت ماه با قرار وثیقه ۱۰۰ میلیون تومانی از زندان آزاد کردند اما او از همان روزهای آزادی، از تبعات زندان و فشارهای روحی که به او وارد شده بود رنج می‌برد و خانواده‌اش او را در بیمارستان بستری کردند. اما در نهایت در مرداد ماه ۸۸، در بیمارستان درگذشت.



*** هدی صابر فعال ملی مذهبی، زندانی سیاسی** و از گردانندگان مجله توقیف شده «ایران فردا» بود پس از اعتصاب غذایی که در اعتراض به نحوه جان باختن هاله سحابی انجام داده بود، بنا بر گواهی بیش از ۶۰ زندانی سیاسی مورد ضرب و شتم قرار گرفت و پس از انتقال به بیمارستان مدرس تهران در گذشت.

پس از این که منابع نزدیک به حکومت مرگ هدی صابر را طبیعی و به دلیل نارسائی قلبی اعلام کردند، ۶۴ زندانی سیاسی بند ۳۵۰ زندان اوین با ارسال نامه‌ای گواهی دادند که هدی صابر در هشتمین روز اعتصاب غذای خود در بهداری زندان اوین از سوی مأموران امنیتی و اطلاعاتی به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفته است. آن‌ها شرایط بد جسمانی وی را از نزدیک شاهد بوده‌اند.

رئیس بهداری بازداشتگاه اوین نیز گفته است: هدی صابر اعتصاب غذا نداشت و علت مرگ وی سکنه قلبی وسیع بوده است.

فریده جمشیدی، همسر هدی صابر در گفتگویی که با جرس انجام داد، گفته است: آخرین بار که به ملاقات همسرم رفتم همچنان در اعتصاب غذا بود و ازش خواش کردم اعتصاب را بشکند که گفت نه نمی‌توانم اعتصاب را بشکنم زیرا هاله سحابی خیلی مظلومانه کشته شد. همسرم بعد از ده روز اعتصاب غذا، آن هم اعتصاب غذای تر فوت شده و به شهادت زندانیان به وضعیت ایشان رسیدگی نشده و همین علت فوت ایشان بوده است. همسرم بعد از درد شدید به بهداری می‌رود. اما آنجا به جای رسیدگی مورد ضرب و شتم هم قرار می‌گیرد. ما در آینده نام کسی هم که ایشان را مورد ضرب و شتم قرار داده منتشر خواهیم کرد.

وی همچنین خواستار ورود سازمان‌های بین‌المللی به این رخداد شد و گفت: همسر من یک سال بود که در زندان نگهداری می‌شد بارها هم اعتراض کردیم اما به‌طور غیرقانونی او را در زندان نگهداشته بودند. من مسؤول را نیروهای قضائی می‌دانم. اما سازمان‌های بین‌المللی باید تعیین کنند که مسؤولیت مرگ همسرم با کیست؟ و من در اینجا از همه سازمان‌های بین‌المللی می‌خواهم هر چه سریع‌تر پیگیری و مشخص کنند که علت مرگ همسر من چه بوده است؟



*** محسن دکمه‌چی، زندانی سیاسی** در فروردین ماه ۱۳۸۹، به دلیل بیماری در زندان درگذشت. علت مرگ او هم عدم رسیدگی به موقع پزشکی ذکر شده است. مریم النگی، همسر دکمه‌چی به بی‌بی‌سی فارسی گفت که آقای دکمه‌چی به خاطر وخامت وضعیت جسمی، در حال دریافت خدمات ویژه پزشکی از جمله شیمی درمانی بود. به گفته خانواده دکمه‌چی، وی به اتهام هواداری از سازمان مجاهدین خلق و حمایت مالی از خانواده‌های زندانیان سیاسی به تحمل ۱۰ سال حبس در زندان گوهردشت محکوم شده بود.

پیش از مرگ این زندانی، گزارش‌های متعددی در وبسایت‌های مختلف در ارتباط با وخامت وضعیت جسمی دکمه‌چی و نیاز فوری او به دریافت خدمات پزشکی منتشر شده بود.

*** حسن ناهید مهندس مخابرات** که به اتهام افشای اسناد طبقه‌بندی شده بازداشت شده از جمله کسانی بود که به دلیل بیماری و عدم موافقت مسؤولان برای مرخصی و رسیدگی پزشکی در خارج از زندان جان باخت.

اگرچه وی در روزهای پایانی عمرش زمانی که بیماری او وخامت بیشتری یافت به بیمارستان منتقل شد، اما تنها چند روز بعد از انتقال به بیمارستان درگذشت. در بیانیه زندانیان بند ۳۵۰ اوین که جرس آن را منتشر کرده بود، نسبت به وضعیت نابسامان پزشکی او اعتراض شده و محسن ناهید نیز به عنوان یکی از قربانیان قید شده بود:

در ماه‌های اخیر با هدف هرچه محدودکردن زندانیان سیاسی، آنچنان فشار از سوی رژیم حاکم افزایش یافته که حتی رسیدگی‌های پزشکی و درمانی نیز از سوی آنان دریغ گشته تا حدی که این قصور در بعضی از زندانیان سبب به وجود آمدن آسیب‌های غیرقابل جبران و حتی در چند مورد منجر به فوت شده است. که اسامی همچون اکبر محمدی و امیرحسین حشمت ساران در سال‌های گذشته و محسن دگمه‌چی و حسن ناهید در ماه‌های اخیر به همراه بسیاری اسامی دیگر گواه بر این مطلب می‌باشد.

*** در فاصله آبان ۱۳۸۴ تا خرداد ۱۳۸۸ دستکم ۹ تن از زندانیان زن در بند زنان زندان گوهردشت کرج با مرگ‌های مشکوک از پا درآمده یا به قتل رسیده‌اند.** فرشته فامیل، هانیه هادیان، آرزو عبدی، فرشته رجبزاده، مینا ملکی، کاترین صفا، شیرین ذوقی، هدیه مویدی، و مهناز اکبری از قربانیان مرگ در بند زنان زندان گوهردشت هستند. مقام‌های قضائی شماری از این موارد را «خودکشی» و شمار دیگری را «قتل» توسط دیگر زندانیان عنوان کرده‌اند. اما تاکنون اجازه تحقیق مستقل در این باره داده نشده و جزئیات تحقیقات مسئولان زندان و قوه قضائیه در این باره نیز منتشر نشده است.

تنها پس از انتشار گزارش‌هایی درباره موارد متعددی از مرگ مشکوک زنان در بند زنان زندان گوهردشت، در زمستان سال ۱۳۸۸، جلسه محاکمه‌ای در شعبه ۷۱ دادگاه کیفری استان تهران برگزار شد. در جریان این محاکمه، تعدادی از زنان زندانی به عنوان عاملان این قتل‌ها معرفی شدند اما اعلام شد که خانواده برخی از زنان زندانی شناسائی نشده و علاوه بر این دستکم «۲ نفر از زنانی که قرار بود به اتهام قتل همبندان‌شان محاکمه شوند، در زندان خودکشی کرده‌اند.» (قتل در زندان زنان، کیکاووس صولتی، رئیس شعبه ۸۰ دادگاه کیفری استان تهران، روزنامه جام جم، ۵ اسفند ۱۳۸۸؛ محاکمه عاملان جنایت شبانه در زندان زنان، روزنامه فرهیختگان، ۱۴ اسفند ۱۳۸۸ و عاملان جنایت در زندان زنان محاکمه شدند، خبرآنلاین، ۱۱ اسفند ۱۳۸۸)

در ۲۵ اسفند سال ۱۳۸۹ نیز روابط عمومی سازمان زندان‌ها وابسته به قوه قضائیه با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد: «تعدادی از زندانیان شرور و قاچاقچیان مواد مخدر که حکم اعدام آن‌ها صادر شده است، قصد داشتند در یکی از بخش‌های زندان قزل‌حصار با انجام خرابکاری در زندان مبادرت به فرار نمایند که با حضور مقتدرانه عوامل مسؤول و همکاری سایر زندانیان... ناکام ماندند.» غلامحسین اسماعیلی، رئیس سازمان زندان‌های ایران نیز همزمان کشته و زخمی شدن تعدادی از زندانیان را در درگیری سه‌شنبه شب ۲۴ اسفند ماه در زندان قزل‌حصار تأیید کرده و ادعا کرد که «عوامل اصلی این اغتشاش» شناسائی شده اند.

منابع غیررسمی شما زندانیانی که طی این درگیری بر اثر شلیک مأموران گارد و حفاظت زندان قزل‌حصار کشته شدند را ده‌ها نفر اعلام کردند اما رسانه‌های رسمی و از جمله روزنامه جام جم وابسته به سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی اعلام کرد که دستکم «۱۰ زندانی کشته و ۱۵ زندانی دیگر زخمی شده‌اند.» (فرار بزرگ از زندان قزل‌حصار ناکام ماند، روزنامه جام جم، ۲۶ اسفند ۱۳۸۹)

قوه قضائیه اسامی هیچ یک از زندانیان کشته یا مجروح شده در زندان قزل‌حصار را اعلام نکرده و با گذشت ماه‌ها از این رویداد، هیچ گزارش رسمی از سوی سازمان زندان‌ها، قوه قضائیه یا سایر نهادهای حکومتی درباره جزئیات و ابعاد کشتار زندانیان قزل‌حصار در اسفند ۱۳۸۹ منتشر نشده است.

*** یک سال بعد یعنی سال ۱۳۸۹، بخشی از این پرونده که حتی خود مقامات حکومتی نیز آن را «جنایات بازداشتگاه**

کهریزک» می‌نامند، با محاکمه «۱۱ نظامی و یک نفر غیر نظامی» در سازمان قضائی نیروهای مسلح به‌صورت غیرعلنی و بدون ذکر نام متهمان برگزار شد. در جریان برگزاری همین دادگاه بود که در حالی که عبدالحسین روح‌الامینی اعلام کرد رامین آقازاده قهرمانی نیز در شمار کشته‌شدگان بازداشتگاه کهریزک و کسبب است که بر اثر عوارض شربات و شکنجه در این بازداشتگاه کشته‌شده است اما چون مرگ او در بیرون از بازداشتگاه رویداده سازمان قضائی نیروی‌های مسلح حاضر نشده به شکایت خانواده رامین آقازاده رسیدگی کند.

دوشنبه ۱ شهریور ۱۳۸۹، غلامحسین محسنی اژه‌ای سخن‌گوی قوه قضائیه خبر «تعلیق سه مقام قضائی مرتبط با پرونده کهریزک» را تأیید کرد و رسانه‌ها نیز پس از انتشار خبر «صدور حکم تعلیق برای سعید مرتضوی، حسن زارع دهنوی (قاضی حداد) و علی اکبر حیدری‌فر» از احتمال برگزاری محاکمه آن‌ها خبر دادند. یک ماه بعد در هفتم مهر ماه ۱۳۸۹، خانواده‌های محمد کامرانی، محسن روح‌الامینی و امیر جوادفر با ارسال نامه‌ای به‌سازمان قضائی نیروهای مسلح از اعدام دو افسر نگهبان بازداشتگاه کهریزک که دادگاه آن‌ها را به عنوان مباشر قتل فرزندان‌شان به اعدام محکوم کرد، گذشت کردند.

البته خانواده کشته‌شدگان کهریزک، در همین نامه اعلام کردند که خواهان «لغو مصونیت آمران قضائی این جنایت» هستند و تأکید کردند که «ما صاحبان خون به ناحق ریخته‌شده فرزندان‌مان، با گذشت از قصاص دو مجری این جنایت که محکوم به اعدام شده‌اند و تأکید بر اجرای سایر مجازات‌ها در مورد آن‌ها، بیش از پیش خود را در مسیر خون‌خواهی و پیگرد آمران و عاملان اصلی جنایت که مصونیت‌های رسمی و غیررسمی آن‌ها در حال فرو ریختن است، قرار خواهیم داد.»

*** غلامرضا بیات اهل کامیاران**، که شهریور ۱۳۸۹، به‌اتهام نگهداری مشروبات الکلی توسط اداره آگاهی کامیاران بازداشت شده بود به دلیل شکنجه‌های جسمی در بازداشتگاه جان باخت. غلامرضا از سوی اداره آگاهی تحت تعقیب قرار داشت پس از معرفی خود به پولیس در اثر بدرفتاری و شکنجه‌های جسمی دچار خونریزی داخلی شده و به‌کما رفت. وی پس از انتقال به بیمارستان جان‌باخته و پزشکی قانونی علت مرگ وی را خونریزی داخلی به سبب ضرب و شتم شدید اعلام کرده است.

*** زهرا جعفری روز ۱۶ دی ماه ۱۳۸۸**، به‌بهداری به خارج زندان منتقل شد. جسد این زندانی زن که متهم به ارتباط با یکی از گروه‌های اپوزیسیون بود و نزدیک به ۵ ماه را در زندان به سر می‌برد به‌بهداری زندان ارومیه و سپس به خارج زندان منتقل شد. زهرا فاقد حکم مشخص و خاصه حکم اعدام بوده دلایل و شکل مرگ این زندانی که در سلول انفرادی نیز نگهداری می‌شد در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

*** بهمن مسعودی، زندانی عادی**، سی و یکم مرداد ماه ۱۳۸۸، در زندان مرکزی ارومیه، در سلول انفرادی و زیر شکجه جان خود را از دست داد.

بهمن مسعودی، به علت اصابت باتوم به سر وی توسط یکی از مأموران زندان به نام «خان‌زاده» به قتل رسیده است. پس از این که خبر قتل بهمن مسعودی به خانواده وی رسید، صبح روز اول شهریور ماه، مادر این زندانی با حضور در مقابل درب اصلی زندان مرکزی ارومیه پس از ریختن بنزین به‌روی خود، اقدام به خودسوزی کرد. این مادر داغ‌دیده که با این اقدام خود تآثر حاضران را برانگیخته بود، تا قبل از رسیدن آمبولانس در مقابل دیدگان افراد حاضر در شعله‌های آتش می‌سوخت.

* **انور رحمانی**، روز شنبه ۲۶ دی ماه ۱۳۸۸، زندانی محبوس در زندان مرکزی سقز به‌دلیلی نامشخص و مشکوک، جان باخت. این زندانی یک هفته پیش‌تر دستگیر شده بود.

* **کمال احمدی و خسرو ایزدی** دو نفر از زندانیان عادی سنندج، ۲۶ نوامبر ۲۰۰۹ بر اثر ابتلا به‌بیماری جان باختند.

* **کمال اولیائی در دی ماه ۱۳۸۸**، به طرز مشکوکی به خاک سپرده شد. دستگاه امنیتی و نیروی انتظامی (بخش آگاهی) به خانواده کمال خبر دادند که پسرشان مرده و در قبرستان بهشت زهرا واقع در شهر تهران به خاک سپرده شده است. بعد از رفتن خانواده کمال و مراجعه به ارگان‌های جنائی و قضائی به آن‌ها گفته شد که چندی پیش در موقع درگیری‌ها در تهران جسد وی توسط نیروهای دولتی پیدا شده و به خاک سپرده‌اند. جسد کمال اولیائی به خانواده وی تحویل داده نشد و به آن‌ها گفتند که مدت زیادی است که جسد به خاک سپرده و دیگر اجازه جابه‌جائی جسد وجود ندارد. کمال برادر ارسلان اولیائی و پسر خاله انور حسین پناهی، دو تن از فعالان سیاسی و مدنی کردستان ایران است. کمال اولیائی از چند سال پیش در تهران مشغول به کار بود. وی بعد از حکم اعدام برادرش ارسلان پیگیر پرونده وی شده بود. پیش‌تر نیز اشرف حسین پناهی برادر انور حسین پناهی در حالی که پیگیر پرونده برادرش بود به‌طور مشکوکی به‌قتل رسیده بود.

* **حبیب نادری**، زندانی سیاسی کرد در ۲۲ بهمن ۱۳۸۹، در زندان سنندج به‌طرز مشکوکی جان خود را از دست داد. حبیب نادری، اهل شهرک نورآباد شهر تازه‌آباد منطقه ثلاث باباجانی ۸ سال قبل به‌اتهام اقدام علیه امنیت ملی بازداشت و به ۱۰ سال حبس محکوم شده بود.

* **سازمان عفو بین‌الملل نیز در اسفند ماه سال ۱۳۸۹**، اعلام کرد که به‌دنبال اعتراضات و درگیری‌های بین زندانیان و زندانیان ۱۴ نفر در زندان قزل‌حصار کرج، زندانی نزدیک شهر تهران کشته شدند.

بر اساس گزارش‌های تلویزیون دولتی ایران، و اطلاعیه سازمان زندان‌ها، مقامات رسمی حکومت اسلامی نیز تأیید کرده‌اند که درگیری زندانیان و زندانبانان در زندان قزل‌حصار کرج منجر به کشته و زخمی شدن چندین نفر شده است. سایت جام جم آنلاین، پایگاه خبری متعلق به‌صدا و سیمای جمهوری اسلامی، آمار کشته‌شدگان را ۱۰ نفر اعلام کرده است.

گزارش‌های متناقضی در این زمینه منتشر شده بود که در نهایت رئیس سازمان زندان‌ها نیز به‌خبرگزاری فارس گفت که تحقیقات لازم را در این زمینه به عمل خواهد آورد. تاکنون گزارشی که نشان دهد مقصران حادثه‌ای که در زندان قزل‌حصار رخ داده و منجر به کشته‌شدن زندانیان و چند زندانبان هم شده است چه کسانی بوده‌اند.



* **در واپسین روزهای سال ۱۳۸۹**، روز ۹ اسفند ماه محسنی اژه‌ای سخن‌گوی قوه قضائیه گفت که «پرونده سبحان و کهریزک و دادستان سابق، در دادگاه مفتوح است.»

او همچنین علت تاخیر نزدیک به ۲ ساله در رسیدگی به این پرونده را نیز عدم دریافت اطلاعات ذکر کرد و مدعی شد که «شخصاً پرسیدم علت چیست که رسیدگی نمی‌شود؟ مسؤولان دادسرای مربوطه گفتند استعلاماتی کردیم که هنوز جواب نیامده و این استعلام کاملاً تأثیرگذار در تصمیم ما است، اگر جواب استعلام بیاید، کار انجام خواهد شد.»

رونده آمران شکنجه و جنایت بازداشتگاه کهریزک تاکنون مورد رسیدگی قرار نگرفته اما سعید مرتضوی به رغم تعلیق از سوی دادستانی انتظامی قضات به عنوان معاون محمود احمدی‌نژاد و رئیس ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز منصوب شده و مشغول به کار است و همچنان در جریان سخنرانی‌های اخیر علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی نیز در ردیف مهمانان ویژه قرار می‌گیرد.

*** شهاب پرویزی، زندانی عادی** روز چهارشنبه ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۹۰، محبوس در زندان مرکزی شهر سقز جان خود را از دست داد. این زندانی در فروردین همین سال دستگیر و از طرف دادگاه سقز متهم به جعل و... شده بود.

*** حسن ناهید مهندس مخابرات در خرداد ۹۰ در زندان به دلیل عدم رسیدگی و درمان درگذشت. وی سال ۱۳۸۳،** به اتهام «افشای اسناد طبقه‌بندی شده» بازداشت شد. وی از سوی دادگاه انقلاب به «۳ سال زندان و پرداخت ۶۳ هزار یورو» محکوم و دوران حبس خود را در بند ۳۵۰ زندان اوین گذراند.

وی در هنگام مرگ مشکوک اکبر محمدی در زندان اوین از امضاءکنندگان نامه زندانیان سیاسی بود که خواهان تحقیق و تعیین علت مرگ اکبر محمدی شده بودند. این زندانی سیاسی خود نیز طی دوران زندان با علائم بیماری و درد مواجه شد که با بی‌توجهی و تاخیر مقام‌های قضائی و مسئولان زندان برای اعزام به بیمارستان و آغاز درمان مواجه شد. سرانجام بیماری حسن ناهید «سرطان» اعلام شد.

با این حال مقام‌های قضائی و زندان اوین از اعزام او به مرخصی استعلاجی خودداری کرده و علاوه بر ۳ سال دوران محکومیت، ۳ سال دیگر نیز به خاطر ناتوانی در پرداخت جریمه ۶۳ هزار یورویی در زندان نگهداری شد. در هفته‌های واپسین زندگی حسن ناهید به بیمارستانی در تهران انتقال یافت و در نیمه فروردین سال ۱۳۹۰ درگذشت.

حسین رونقی، مهدی خدائی، احمد شاه‌رضائی، آرش صادقی و رامین پرچمی پنج نفر از زندانیان سیاسی روز ۶ خرداد ۱۳۹۰، با «انتشار بیانیه‌ای نسبت به محدودیت‌های اعمال شده و نقض حقوق انسانی زندانیان در زندان‌های جمهوری اسلامی» اعتراض کردند.

این زندانیان در بیانیه خود اعلام کردند که «در ماه‌های اخیر با هدف هر چه محدود کردن زندانیان سیاسی، آن‌چنان فشار از سوی رژیم حاکم افزایش یافته که حتی رسیدگی‌های پزشکی و درمانی نیز از سوی آنان دریغ گشته تا حدی که این قصور در بعضی از زندانیان سبب به وجود آمدن آسیب‌های غیر قابل جبران و حتی در چند مورد منجر به فوت شده است.» این زندانیان از «اکبر محمدی و امیر حسین حشمت ساران» به عنوان قربانیان چنین محدودیت‌هایی نام بردند و تأکید کردند که «محسن دگمه‌چی و حسن ناهید نیز در ماه‌های اخیر از جمله زندانیانی بوده‌اند که قربانیان «نقض حقوق انسانی زندانیان» و «فشار» و «دریغ کردن رسیدگی‌های پزشکی و درمانی» شده‌اند.

*** ۱۶۲ نفر از پزشکان ایران در سال ۱۳۹۰،** با انتشار نامه‌ای در روز پنج‌شنبه ۲ تیر ۱۳۹۰، خطاب به صادق لاریجانی، رئیس قوه قضائیه خواستار «رسیدگی سریع و بدون اغماض و مجازات مقصرین و مسئولین فجایع انده‌بار در رابطه با مرگ مرحوم هدی صابر و مرحومه هاله سحابی» شدند. این پزشکان به شرایط سخت‌زدان‌های ایران اشاره کرده و حفظ سلامت جسمی و روحی زندانیان را از جمله وظایف مسئولان خوانده‌اند.

در نامه پزشکان آمده است: «بدیهی است که اعضای جامعه پزشکی کشور که در قبال سلامت آحاد جامعه احساس مسئولیت می‌کنند، نمی‌توانند در قبال بی‌توجهی مسئولین و تکرار این وقایع سکوت نمایند.» سازمان‌های حقوق بشری و ده‌ها فعال سیاسی تاکنون درباره اعتصاب غذای زندانیان اوین و محرومیت بسیاری از زندانیان بیمار، از خدمات پزشکی ابراز نگرانی کرده‌اند.

پزشکان ایرانی تأکید می‌کنند که بی‌توجه مسئولان و عدم پیگیری اتفاقات اخیر «مزید تأسف و نگرانی شده است.» در بخشی از این نامه آمده است که «مرگ ناباورانه و برخورد اسفبار مسئولین زندان با بیماری جدی قلبی مرحوم آقای هدی صابر، زندانی سیاسی جمهوری اسلامی ایران، موجب بهت و اندوه ملت و به خصوص جامعه پزشکی گردید.» مسئولان جمهوری اسلامی تاکنون درباره قتل هاله سحابی و مرگ هدی صابر اقدامی جدی نکرده‌اند. در حالی‌که شاهدان بسیاری در هر دو مورد خبر از ضرب و شتم قربانیان داده‌اند، مقامات رسمی دلیل مرگ هاله سحابی و هدی صابر را بیماری این دو تن خوانده‌اند.

پزشکان خواستار «تشکیل کمیته پزشکی متخصص و مستقل جهت بررسی وضعیت پزشکی و سلامت سایر زندانیانی» گشتند که «به‌دلیل شرایط زندان و سلول‌های انفرادی دچار عوارض مختلف جسمی و روحی شده‌اند.» در نامه پزشکان تأکید شده است که «بدون فوت وقت بیماران زندانی و به خصوص زندانیان سیاسی که دچار شرایط و بیماری اورژانس شده‌اند به بیمارستان‌ها و مراکز درمانی مجهز» ارجاع داده شوند.

* **مرداد ماه ۱۳۹۰، ناصر خانی‌زاده**، زندان سیاسی کرد در بهداری زندان مرکزی ارومیه بر اثر آنچه بیماری اعلام شد جان باخت. کلاً دوران حبسی که خانی‌زاده باید طی می‌کرد ۱۸ ماه بود.

* **بنابر گزارش آژانس خبری موکریان در سال ۹۱، علی اشکان زندانی** عادی بر اثر سکته قلبی در شامگاه شانزدهم مرداد در بهداری زندان درگذشت. یک روز پس از آن خبات احمدی زندانی سیاسی، که گفته می‌شود از ناراحتی اعصاب رنج می‌برده، در همان بهداری زندان جان می‌بازد.

* **خرداد ماه ۱۳۹۱، زندان رجائی شهر کرج باز شاهد فاجعه دیگری بود. منصور رادپور**، زندانی سیاسی، با وجود هشت سال محکومیت در بند ویژه امنیتی این زندان به‌دلیل بیماری‌های مختلف ناشی از دوران زندان درگذشت.

* **روز دوشنبه ۱۵ خرداد ۱۳۹۱، یک زندانی سیاسی محبوس در سالن ۱۲ زندان رجائی شهر کرج به‌نام محمد زاله نقشبندی**، بر اثر نارسائی شدید ریوی درگذشت. وی که ۴۶ ساله و اهل کردستان و مصدوم شیمیائی جنگ ایران و عراق بود، پس از ۲۱ سال تحمل زندان و فشارهای طاقت‌فرسا و انفرادی‌های طولانی در زندان‌های مهاباد، ارومیه و رجائی شهر، به خاطر عدم رسیدگی پزشکی و درمانی، جان خود را از دست داد.

* **چند روز پس از مرگ محمد زاله**، زندانی سیاسی دیگری به‌نام **منصور رادپور**، در زندان رجائی شهر با سکته مغزی در گذشت.



* **از روز ۱۳ آبان ۱۳۹۱، زمانی که اژه‌ای برای مرگ ستار بهشتی**، اعلام کرده تا ۲۰ آبان که احمد توکلی از تربیون مجلس به‌اعلام نام این زندانی مقتول پرداخت، هیچ یک از ارکان و اشخاص وابسته به‌حاکمیت حتی یک کلمه در این باره توضیح ارائه ندادند؛ آن هم در حالی که کلمه روز ۱۶ آبان به‌نقل از خانواده، خبر از مرگ این زندانی سیاسی داده بود.

سخن‌گوی دستگاه قضائی، همچنین در اظهارات روز دوشنبه ۲۲ آبان ۱۳۹۱ خود، اشاره‌ای نکرد که چرا وقتی کلمه در روز ۱۱ آبان از ضرب و شتم و شکنجه این زندانی خبر داد، قوه قضائیه پیگیری نکرد تا از جنایات و شکنجه‌های بعدی که منجر به مرگ وی شد، جلوگیری شود.

اژدهای، آن‌گونه که خبرگزاری ایلنا گزارش کرده، تنها در تشریح روند پرونده ستار بهشتی گفت: روز ۱۰ آبان بازپرس ذریب اقامات لازم را انجام داده و اعلام می‌شود اگر قرار وثیقه در اختیار بازپرس قرار گیرد بلافاصله متهم با قرار وثیقه آزاد شده و در غیر این صورت به زندان معرفی می‌شود. بنابراین پس از انتقال وی به اوین نامه‌ای نوشته می‌شود که متهم تا زمان ارائه وثیقه برای ادامه تحقیقات در اختیار پولیس قرار گیرد، بدین منظور ساعت ۱۶:۲۰ دقیقه روز ۱۰ آبان متوفی به بند ۳۵۰ اوین که یک بند عمومی است منتقل می‌شود اما براساس نامه روز قبل پس از این که وی شب را در اوین می‌گذراند فردای آن روز یعنی ۱۱ آبان پولیس فتا متهم را برای ادامه تحقیقات تحویل می‌گیرد. مسئولان ناجا اعلام کرده‌اند که روز ۱۳ آبان حدود ظهر وقتی برای متهم ناهار بردیم مشاهده کردیم که وی فوت کرده است. بنابراین پس از این پرونده به دستگاه قضا منتقل شد و علاوه بر پرونده اتهامی وی پرونده جدیدی در مجتمع دادسرای جنائی برای بررسی فوت وی تشکیل گردید.

سخن‌گوی قوه قضائیه با همین توضیحات خود ابهامات فراوانی را ایجاد کرد که درباره آن‌ها توضیحی ارائه نداد؛ از جمله ابهام درباره علت انتقال این بازداشتی به بند عمومی در کنار زندانیان دارای محکومیت قطعی، ابهام درباره این که آیا صدور قرار وثیقه به خانواده ستار بهشتی نیز اعلام شده و آن‌ها تأمین نکرده‌اند یا خیر، و همچنین ابهام درباره این که از ۱۱۱۱ آبان تا ۱۳ آبان چه اتفاقی افتاده که این زندانی ناگهان در سلول خود فوت می‌کند؛ آن هم در حالی که به اعتراف محسنی اژدهای از قول پزشکی قانونی، هیچ مشکل قلبی نداشته است.

*** فروردین ماه ۹۲، علیرضا کرمی خیرآبادی** که نهایتاً به حبس ابد محکوم شده است. او نیز به دلیل مشکلات جسمی و ابتلا به مننژیت به صورت اورژانسی به بیمارستان هزارتخت خوابی تهران انتقال یافت و در آنجا جان سپرد.

*** خرداد ۱۳۹۲، افشین اسانلو از فعالین کارگری**، در زندان رجائی شهر به دلیل آن‌چه سکنه قلبی اعلام شد، فوت کرد. اسانلو، پیش‌تر در سال ۹۰، به دلیل «جراحات ناشی از شکنجه» در بیمارستان بستری شده و تحت عمل جراحی قرار گرفته بود.

*** تیرماه ۹۲، اعلام کردند زندانی عادی پیام اسلامی**، در زندان رجائی شهر خود را حلق‌آویز کرده است. در حالی که بعداً مشخص شد که این زندانی عادی پس از ضرب و شتم شدید در بند و بدون حکم شورای انضباطی و خودسرانه به انفرادی بند پنج رجائی شهر منتقل شده بود.

*** دی ماه ۹۲، یک زندانی بهنام سعید کمالی** در زندان مرکزی زاهدان که در ازای مرخصی به کار برق‌کاری اشتغال داشت، به‌دلیل برق گرفتگی فوت کرد.

*** اسفند ماه ۱۳۹۲، زندانی سیاسی بلوچ علی نارویی** در زندان ارومیه درگذشت. دلیل مرگ توسط مسئولین زندان بیماری وی اعلام شد. اما خانواده‌اش از آثار کبودی در جسد سخن گفتند.

*** اردیبهشت ۱۳۹۳، حیان بلدهای زندانی عادی**، در زندان چابهار در اثر ابتلا به بیماری ایذر فوت کرد.

*** تیرماه ۹۳، یک زندانی در زندان بندرعباس به نام مصطفی نصرتی**، در زندان دچار شکستگی لگن خاصره و خونریزی داخلی شد که به‌دلیل عدم رسیدگی پزشکی جان به جان باخت.

*** پیکر بی‌جان مصطفی ریزی**، زندانی سیاسی سابق اهل شهرستان اشنویه، دیروز چهارشنبه ۱۸ تیرماه ۱۳۹۳، به‌طرز مشکوکی در حالت حلق‌آویز پیدا شد.

بنابه گزارش کمپین دفاع از زندانیان سیاسی و مدنی و به نقل از فرات نیوز، پیکر بی‌جان مصطفی ریزی زندانی سیاسی سابق اهل شهرستان اشنویه، دیروز چهارشنبه ۱۸ تیرماه ۱۳۹۳، در محله سریلاوه این شهر، در حالت حلق‌آویز پیدا شد.

برخی از منابع محلی گفته‌اند که این زندانی سیاسی سابق، خودکشی کرده است و برخی همچنین معتقدند که مرگ وی بسیار مشکوک است. هنوز از دلایل اقدام این جوان به خودکشی و یا احتمال قتل وی خبری در دست نیست. گفته می‌شود این جوان ۳۲ ساله، ۱۶ فروردین‌ماه ۱۳۸۹ از سوی نیروهای امنیتی اطلاعات دستگیر شده و بعدها در دادگاه انقلاب حکومت، به اتهام همکاری با یکی از احزاب کرد مخالف حکومت، به سه سال حبس تعزیری محکوم می‌شود. گفتنی است مصطفی ریزی مدتی از محکومیت خود را در زندان نرده و مدتی را نیز در زندان ارومیه سپری کرده بود.

*** حقوق بشر، آخر تیر ماه ۱۳۹۳، گزارش تازه‌ای از «مرگ مشکوک زندانیان» در زندان‌های ایران منتشر کرده است.** در این گزارش فهرست ۴۳ زندانی که در زندان‌های مختلف ایران جان سپرده‌اند با ذکر تاریخ مرگشان آمده است. این گزارش که بر اساس بازخوانی تحقیقی مدیار سمیع‌نژاد تهیه شده، بازه زمانی سال ۱۳۸۲ تا تیرماه ۱۳۹۳ را در بر می‌گیرد و روایت‌گر مرگ‌های مشکوک زندانیان سیاسی و عادی در زندان‌های ایران است. مرکز حامیان حقوق بشر گفته است بیش‌تر این‌گونه مرگ‌ها «نمایشی از رد شکنجه زندانیان بوده‌اند». در این گزارش فهرست ۴۳ زندانی که در زندان‌های مختلف ایران جان سپرده‌اند با ذکر تاریخ مرگشان آمده است. جوان‌ترین آن‌ها محمد کامرانی‌فر است که گفته می‌شود در سن ۱۸ سالگی در بازداشتگاه کهریزک به دلیل «ضرب و شتم و شکنجه‌های شدید» جان خود را از دست داد و مسن‌ترین آن‌ها ذبیح‌الله محرمی شهروند بهائی است که پس از سپری کردن ۱۰ سال دوران محکومیت در زندان یزد به سرنوشتی مشابه گرفتار آمد. گزارش بر اساس اطلاعاتی تهیه شده که از این افراد در رسانه‌ها منتشر شده و یا وکلا و خانواده‌های آن‌ها بیان کرده‌اند. همچنین اظهارات یا مدارک منتشر شده قضائی نیز در تهیه این گزارش در نظر گرفته شده است. با این حال در مقدمه گزارش آمده است: «به باور بسیاری از فعالان حقوق بشر، برخی از حوادث داخل زندان‌ها اعم از مرگ، اعدام، شکنجه و اتفاقاتی که نقض حقوق زندانیان است، هرگز از طریق منابع رسمی یا رسانه‌ای گزارش نمی‌شوند.»

*** مرداد ماه ۹۳، در زندان شهرکرد دست‌کم ۱۳ زندانی به دلیل خفگی ناشی از آتش‌سوزی جان دادند.**

*** شهریور ۹۳، پیکر بهرام تصویری خیابانی از زندانیان محکوم به اعدام در زندان رجائی شهر در سلول انفرادی پیدا شد.** وی از زندانیان عادی بود که پیش‌تر در ویدئویی در ارتباط با شکنجه و تجاوز در زندان رجائی شهر شهادت داده بود.

*** آبان ۱۳۹۳، امین پور محسن زندانی عادی، در زندان پربنای شیراز به طرز ابهام‌آمیزی فوت کرد.**

*** اردیبهشت ۱۳۹۴، جوانی به نام عبدالواحد گمشادزهی در زندان زاهدان به دلیل عدم رسیدگی پزشکی جان باخت.**

*** خرداد ۹۴، انور لاجورد زندانی سلماس به دلیل ایست قلبی و تاخیر در اعزام به بیمارستان جان خود را از دست داد.** این رویداد در شرایطی اتفاق افتاد که این زندانی در روزهای پایانی حکم خود قرار داشت.



*** شهریور ۹۴، شاهرخ زمانی،** کارگر سوسیالیست و از فعالان جنبش کارگری ایران، روز یکشنبه بیست و دوم شهریور هزار و سیصد و نود و چهار، «به علت سخته مغزی؟!» در زندان رجائی شهر کرج درگذشت.

همپندان شاهرخ در سالن ۱۲ بند ۴ ساعت ۵ بعد از ظهر جسد او را با دهانی پر خون و سری کبود در تختش در زندان یافتند. وی تا ساعت ۱۰ صبح امروز در کنار همپندانش بوده و مانند همیشه سرحال و با نشاط بوده است. وی به طور ثابت ورزش می کرده است. این در شرایطی است که این زندانی شب قبل با خانواده خود صحبت کرده بود. تا صبح با دوستان خود بیدار بود و آخرین بار ۹ صبح روز فوت با ظاهری کاملاً سرحال در زندان رویت شده بود.

شاهرخ زمانی، نقاش ساختمان ۵۱ ساله، عضو شورای نمایندگان «کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای کارگری» و عضو هیأت بازگشائی سندیکای کارگران نقاش و تزیین ساختمان است. وی در ۱۸ خرداد ۱۳۹۰ در تبریز، دستگیر و به ۱۱ سال حبس تعزیری محکوم شد و در این مدت به ۵ زندان منتقل شده است.

شاهرخ در سالهای ۹۲-۱۳۹۱، به زندانهای یزد، تبریز، رجائی شهر کرج، باردیگر تبریز، قزلحصار کرج و سرانجام در سال ۱۳۹۳، دوباره به زندان رجائی شهر انتقال یافت. شاهرخ زمانی در سال ۱۳۷۲ نیز به جرم فعالیت غیر علنی سندیکای نقاشان هجده ماه زندانی شده بود.

بنابر همین گزارشها، شاهرخ زمانی پنجمین سال حبس خود را «بدون مرخصی می گذرانده» و طی این مدت حتی اجازه حضور در مراسم ازدواج دخترش یا خاکسپاری مادرش را هم نیافته بود.

وی ۳۶ روز را در زندان انفرادی محبوس بود و سپس در دادگاه انقلاب تبریز به جرم «تبلیغ علیه نظام، تلاش برای ایجاد سندیکای کارگران نقاش و تشکیل گروهی به قصد برهم زدن امنیت ملی» به ۱۱ سال زندان محکوم شد.

برپایه این گزارشها، شاهرخ چند بار در طول حبس اش در زندان تبریز، در بندهای زندانیان غیرسیاسی به سر می برده و بارها دست به اعتصاب غذا زده بود.

این فعال کارگری، در طول گذراندن زندانش، در نامه ای خطاب به «سندیکاها، نهادهای حقوق بشری، انسانهای آزادی خواه و احمد شهید، گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر ایران»، از «تهدید، ارباب و رفتار غیرقانونی» با خود و «شکجه های» جسمی و روحی اش در زمان بازداشت و بازجویی ها سخن گفته بود.

پیش از این در فروردین ماه سال گذشته سازمان عفو بین الملل، با انتشار بیانیه ای، خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط او شده بود.

شاهرخ، پیش تر در یادداشتی نوشته بود که از سوی بازجویان و شکجه گران و زندانبانان تهدید به مرگ شده است. در بخشی از این یادداشت آمده است که: «... در پایان قابل تذکر می باشد که در اداره اطلاعات به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم تهدید به مرگ شده ام از جمله مسمومیت، قرار دادن در کنار افراد عادی مبتلا به ایدز، وادار کردن افراد نامتعادل روانی، جانی و خطرناک به درگیری با من، قرار دادن افراد اطلاعاتی در پوشش زندانی در کنار من که مرا تشویق به فرار می کردند تا حین فرار با تیر کشته شوم که با شناسائی و افشای این افراد از آن ها دور شده ام. مأمورین چندین بار در زندان در این مورد به من تذکر داده اند که با توجه به نمونه مهندس امانی، مبارزی که توسط مأموران از

طریق فرار ساختگی از بین برده شد، مواظب خودم باشم. در مورد هرگونه عواقب از این قبیل من به همه هشدار می‌دهم. مرگ من در زندان به هر دلیل متوجه مسؤولان می‌باشد...»



کوروش بخشنده مدت زمان کمی پس از آزادی از زندان با قید وثیقه، به‌طرز مشکوکی جان خود را در اثر ایست قلبی از دست داد. یک منبع نزدیک به‌خانواده بخشنده که خواست نامش فاش شود، به یکی از رسانه‌ها گفته است: مرگ وی کاملاً مشکوک بوده اما با این حال، پزشکی قانونی از تحقیق بر روی جسد وی خودداری کرده است.

وی عصر روز ۱۶ اسفند ماه سال ۱۳۹۳، در نزدیکی منزلش توسط مأموران امنیتی بازداشت شده و اخیراً با قرار وثیقه ۱۰۰ میلیون تومانی از زندان مرکزی شهر سنندج آزاد گردیده بود.

وی پس از بازداشت به اداره اطلاعات سنندج منتقل و در آنجا مورد شکنجه نیز قرار گرفته بود. شکنجه کوروش بخشنده در حالی صورت گرفته بود که پزشکان، وی را از انجام برخی فعالیت‌های روزانه منع کرده و قرار گرفتن در شرایط استرس‌آور را برای سلامتی وی مضر دانسته بودند. وی قبل از این، در بیمارستان رجائی تهران، تحت عمل جراحی قلب قرار گرفته بود.

بخشنده در ۲۸ مهرماه سال ۱۳۹۴، از سوی شعبه‌ی اول دادگاه انقلاب اسلامی شهرستان سنندج به اتهام عضویت در یکی از احزاب کردی، به تحمل ۲ سال حبس تعزیری محکوم شده بود. بعدها حکم حبس وی، به دلیل «بیماری و کهولت سنی»، به ۳ ماه و ۱ روز حبس تعزیری کاهش پیدا کرده بود.

کوروش بخشنده از اعضای هیئت اجرائی کمیته دفاع از فعالین کارگری مهاباد، روز پنج‌شنبه ۱۴ آبان ۱۳۹۴، ساعت یک و سی دقیقه ظهر در مقابل منزل مسکونی‌اش سخته کرد و برای همیشه از تپش ایستاد.



محمد جراحی فعال کارگری و عضو کمیته پیگیری ایجاد تشکل‌های کارگری و هم‌رزم زندیاد شاهرخ زمانی صبح روز پنج‌شنبه سیزدهم مهر ۱۳۹۶، در بیمارستان تجریش درگذشت.

محمد جراحی، بارها دستگیر و زندانی شده بود که آخرین بار به مدت پنج سال بدون حتی یک روز مرخصی در زندان بود. و همان‌جا بود که به علت عدم رسیدگی درمانی به بیماری مبتلا شد و پس از آزادی از زندان نیز درمانش به جایی نرسید و روز ۱۳ مهر در بیمارستان درگذشت.

محمد جراحی از مبارزین جنبش کارگری ایران، در خرداد سال ۱۳۹۰، به‌همراه زندیاد شاهرخ زمانی و تعدادی از فعالین دانشجویی دستگیر شد و به‌خاطر فعالیت‌های کارگری به پنج سال زندان محکوم گردید.

محمد جراحی که پنج سال حکم خود را در زندان تبریز گذراند، در زندان به سرطان بدخیم تیروئید دچار شد. در ابتدا بخشی از غده تیروئید محمد جراحی به دلیل سرطانی بودن طی عمل جراحی در بیمارستانی در تبریز برداشته شد. بنا

به نتایج قطعی آزمایش‌ها و طبق تشخیص کمیسیون پزشکی، ضروری بود که محمد جراحی هر چه زودتر در بیمارستانی در خارج از زندان بستری و تحت درمان قرار گیرد و آزاد گردد. اما با وجود تشخیص پزشکان معالج و پیگیری خانواده محمد جراحی، مقامات زندان و مراجع قضائی حکومت اسلامی در تبریز، اجازه بستری شدن و درمان او در خارج از زندان را صادر نکردند. عدم صدور مرخصی درمانی برای محمد جراحی و آزاد نکردن او جان وی را کاملاً به خطر انداخت و امکان علاج و بهبودی در زمان مناسب را از او کاملاً سلب کرد. روشن است که جدا از علت مرگ محمد جراحی، حکومت اسلامی ایران مسؤول مستقیم ایجاد شرایطی است که محمد جراحی‌ها را به کام مرگ می‌کشاند.

قتل در زندان‌های پس از خیزش مردمی دی ماه ۱۳۹۶

اعتراض‌های خیابانی در ایران روز ۷ دی ۹۶ در مشهد آغاز شد و به سرعت سراسر کشور را فراگرفت. تظاهرکنندگان در بیش از ۱۰۰ شهر کوچک و بزرگ ایران شعارهایی را علیه مقام‌های درجه اول حکومت اسلامی، همچون رئیس جمهوری، رئیس قوه قضائیه و رهبر حکومت اسلامی، سر دادند. در جریان این اعتراضات دستکم ۲۵ نفر کشته و حدود ۴۰۰۰ نفر بازداشت شدند. همچنین دستکم ۵ تن از بازداشت‌شدگان تظاهرات دی ماه در زندان‌های ایران کشته شدند.



***وحید حیدری**، جوان معترض اراکی که دهم دی‌ماه ۱۳۹۶ بازداشت شده بود روز شنبه ۱۶ دی‌ماه، به خاک سپرده شد. عباس قاسمی، دادستان عمومی و انقلاب استان مرکزی با تأیید خبر مرگ یکی از بازداشت‌شدگان اعتراضات اخیر در این استان، گفت: «این فرد در بازداشتگاه کلانتری ۱۲ اراک خودکشی کرده است. وی چندین سابقه کیفری و حمل مواد مخدر داشته است.»

به گزارش میزان، دادستان عمومی و انقلاب استان مرکزی ادامه داد: «آثار خودزنی بر روی جسد این فرد محرز است؛ از طرفی فیلمی از لحظه خودکشی وی نیز موجود می‌باشد، بنابراین با توجه به شواهد و قرائن موجود مرگ این فرد بر اثر خودکشی در کلانتری تأیید شده است.»

وحید حیدری دست‌فروشی که در بازداشتگاه اراک جان باخته، ادعای اعتیاد یا فروش مواد مخدر توسط او را تکذیب کرده‌اند. به گفته یکی از بستگان، شکافی ده سانتی در سر او وجود داشته که ادعای خودکشی را بی‌اعتبار می‌کند.

وحید حیدری، در بازداشتگاه کلانتری ۱۲ رضوی اراک در بازداشت بوده و به گفته خانواده‌اش دست‌فروش بود و در همان میدانی بازداشت شده که دست‌فروشی می‌کرد. خانواده حیدری «به شدت تحت فشارهای امنیتی قرار گرفتند و مجبور شدند او را در قبر و مکانی دفن کنند که مأموران امنیتی تعیین کرده‌اند.

علی باقری، یکی از فعالان مدنی اراک، گفته است که «همه می‌گویند که او را در بازداشتگاه بر اثر ضربات باتوم کشته‌اند. پولیس این‌جا تکذیب کرده که به واسطه باتوم کشته شده و گفته‌اند به دلیل حمل مواد مخدر دستگیر بازداشت و در بازداشتگاه خودکشی کرده.»



***محسن عادل‌ی جوان بختیاری،** ۱۱ دی ماه ۹۶ در منزل بازداشت و پس از ۲ روز جسدش تحویل خانواده داده شد. مسئولین زندان در دزفول گفتند محسن در زندان خودکشی کرده است. اما به گفته نزدیکان آثار شکنجه بر پیکرش نمایان بود.

روابط عمومی سازمان زندان‌ها اعلام کرده است که خبری مبنی بر درگذشت محسن عادل‌ی در زندان به آنان «گزارش نشده است.» این در حالی است که بستگان محسن عادل‌ی اعلام کرده‌اند که بنا به گفته مأموران زندان، او در بازداشتگاه «خودکشی» کرده است.

محسن عادل‌ی. به گفته خانواده محسن عادل‌ی، او در جریان اعتراض‌ها در دزفول مورد اصابت گلوله قرار گرفته، بازداشت شده و دو روز بعد، به آنان اطلاع داده شده که فرزندشان در زندان «خودکشی» کرده است. همچنین مأموران به اعضای خانواده محسن عادل‌ی گفته‌اند که «تیراندازی به طرف وی از سوی اغتشاشگران بوده و نه مأموران امنیتی.» ویدیوی مراسم تشییع محسن عادل‌ی در روز ۱۵ دی‌ماه در دزفول در اینترنت قابل مشاهده است.

مدیرکل زندان‌های استان تهران و دو نماینده مجلس، روز دوشنبه ۱۸ دی - ۸ ژانویه ۲۰۱۸، مرگ سینا قنبری، یکی از بازداشت‌شدگان اعتراض‌های اخیر ایران در زندان اوین را تأیید کرد. به گفته آن‌ها، سینا قنبری ۲۲ ساله، دیپلمه بیکاری بوده که در جریان اعتراض‌ها توسط نیروی انتظامی بازداشت شده است.



***سینا قنبری.** مصطفی محبی، مدیرکل زندان‌های استان تهران، مدعی شده بود که سینا قنبری در دستشویی قرنطینه زندان اوین «از طریق حلق‌آویز کردن خود» اقدام به خودکشی کرده است. همزمان محمود صادقی، نمایندگان تهران در مجلس، «به رئیس جمهور و مقامات امنیتی و قضائی» هشدار داده بود که از وقوع «کهریزک دوم» جلوگیری کنند. مأموران اداره اطلاعات ایلام روز یکشنبه ۶ اسفند ۱۳۹۶ به خانواده یکی از بازداشت‌شدگان اخیر به نام «طالب بسطامی» اطلاع دادند که فرزندشان در زندان جانش را از دست داده و بیائید جنازه‌اش را تحویل بگیرد.



***طالب بسطامی.** این زندانی به قتل رسیده از اهالی ملکشاهی ایلام است که در جریان اعتراضات دی ماه از سوی نیروهای امنیتی بازداشت شده بود پس از بازداشت نیروهای امنیتی به خانه‌اش ریخته و پس از پیدا کردن دو عدد پرچم

مربوط به کردستان «طالب بسطامی» را به نقطه نامعلومی منتقل کردند و روز ششم اسفند خبر دادند که کشته شده است.

اداره اطلاعات خانواده این زندانی را تهدید کرده است که در صورتی که این خبر رسانه‌ای شود اجازه برگزاری مراسم تدفین به آن‌ها داده نخواهد شد.

طالب بسطامی، پنجمین شهروند کرد است که پس از اعتراضات اخیر در زندان‌های ایران زیر شکنجه کشته شده است. پیش‌تر نیز ۴ زندانی در زندان شهر سنندج به طرز مشکوکی به قتل رسیده بودند.



***کاووس سیدامامی، ۶۴ ساله، مدیر عامل پیشین مؤسسه «حیات وحش میراث پارسیان» و عضو هیات علمی دانشگاه امام صادق که از چهارم بهمن ۹۶ در بازداشت به سر می‌برد، در زندان اوین به قتل رسید.**

بنابر گزارشات رسیده، دادسرای انقلاب تهران روز گذشته ۲۰ بهمن ماه مریم ممینی، همسر کاووس سیدامامی را احضار و به طور ناگهانی خبر مرگ همسرش را به او اعلام کرده‌اند. مسئولان دادسرا مدعی شدند که «او در زندان خودکشی کرده است».

در پی این خبر روز شنبه ۲۱ بهمن ماه عباس جعفری دولت آبادی، دادستان تهران از دستگیری هفت «متهم به جاسوسی» خبر داده و اعلام کرده «این افراد در قالب اجرای پروژه‌های علمی و محیط زیستی نسبت به جمع‌آوری اطلاعات طبقه‌بندی کشور در حوزه‌های استراتژیک اقدام می‌کردند».

به‌نظر می‌رسد که این هفت نفر از اعضای مؤسسه «حیات وحش میراث پارسیان» بودند. یادآوری می‌شود که این مؤسسه در وب‌سایت خود هدفش را حفاظت از گونه‌های در معرض خطر به ویژه یوزپلنگ ایرانی اعلام کرده بود. به غیر از کاووس سیدامامی، دو تن دیگر از همکاران او در مؤسسه «حیات وحش» به نام‌های هومن جوکار، مدیر پروژه یوز آسیائی، مراد طاهباز، فعال محیط زیست و میراث فرهنگی، و نیلوفر بیانی، سرپرست فعالیت‌ها و برنامه‌ریزی و مشاور سابق برنامه محیط زیست سازمان ملل متحد نیز بازداشت شده‌اند.

حسام‌الدین آشنا، مشاور روحانی، اظهارات دادستان در تهران که گفته بود کاووس سیدامامی، استاد دانشگاه و مدیر عامل پیشین سازمان حیات وحش در زندان خودکشی کرده است را زیر سؤال برد و گفت: نه جامعه شناسان دین خودکشی می‌کنند نه حامیان حیات وحش ... مصیبت یک مرتضوی برای یک کشور کافی بود؛ او را تکثیر نکنیم. معصومه ابتکار، رئیس سابق سازمان محیط زیست نیز در این باره گفت: «ترجیح می‌دهم در حال حاضر اظهارنظری در این باره نداشته باشم اما به‌شدت نگران هستم».

بنا به گزارشات در اعتراف‌گیری اجباری از کاووس سیدامامی، در روز ۲۰ بهمن ۹۶، این دارو را با دوز بالاتر به وی تزریق کرده بودند. ساعاتی پس از تزریق سید امامی به استرس شدید دچار شده و در سلول خود ایست قلبی کرده است.



***محمد راجی**، یکی از فرماندهان سابق سپاه پاسداران بود که روز اول اسفند در جریان دستگیری‌های گلستان هفتم توسط نیروهای امنیتی دستگیر شد. این درویش گنابادی بر اثر شدت ضربات وارده حین بازجویی در بازداشتگاه پولیس کشته شده است.

خانواده راجی میگویند: «مأمورین اداره آگاهی شاهپور، روز شنبه ۱۲ اسفند ماه ۱۳۹۶؛ طی چندین تماس تلفنی از آنان خواسته بودند که به همراه عکس و مدارک شناسائی آقای راجی، به اداره دهم آگاهی شاهپور مراجعه کنند. مأمورین در پاسخ به سؤال خانوادگی آقای راجی که این درخواست بر چه مبنای حقوقی و قانونیست اعلام کردند که این امر برای شناسائی زندانیان است.

بنا به نوشته سایت مجذوبان نور مربوط به درویش گنابادی؛ صبح روز یکشنبه ۱۳ اسفند ماه؛ خانواده ایشان به اداره دهم آگاهی شاهپور، مراجعه می‌کنند، مأمورین انتظامی اطلاع دادند که آقای راجی در کما بهسر می‌برد اما ساعتی بعد طی تماس تلفنی به خانواده وی اطلاع می‌دهند که وی فوت شده و در مراجعه بعدی حضوری خانواده به پولیس، اعلام می‌شود که وی در اثر ضربات وارده در حین بازجویی فوت شده است.

محمد راجی از بامداد یکم اسفند ۹۶ که در گلستان هفتم دستگیر شده تاکنون تماسی با خانواده خود نداشته است. در حال حاضر تحقیقات خانواده به همراه وکلای مدافع در این خصوص ادامه دارد. محمد راجی متولد دی‌ماه ۱۳۴۰ شهرستان الیگودرز است.

وی در سال ۱۳۸۳ با جدا شدن از سپاه به کشاورزی در منطقه روستای مزرعه‌آباد الیگودرز مشغول می‌شود. این درویش گنابادی دارای ۵ فرزند است که در حال حاضر یکی از پسران ایشان به نام محمدعلی راجی که در حوادث گلستان هفتم بازداشت شده در زندان فشافویه در بازداشت بهسر می‌برد.

راجی یک فرمانده سپاه در طول ۸ سال جنگ با عراق بوده و فرماندهی چند گردان سپاه در منطقه‌ی کردستان را به عهده داشته و از جانبازان جنگ نیز بوده است.



***قباد اعظمی**، زیر شکنجه اداره اطلاعات جوانرود با تزریق سم کشته شد دو روز بعد از دستگیری اعظمی به خانواده‌اش اعلام شد که بروند جسدش را تحویل بگیرند و او خودکشی کرده است. این خبر روز شنبه ۱۲ اسفند ۹۶ توسط اطلاعات آخوندی به خانواده اعظمی داده شد و گفتند که قباد با سم خودکشی کرده است. به این ترتیب یک جوان دیگر را زیر شکنجه کشتند.

جسد قباد اعظمی قبل از رسیدن اعضای خانواده، به پزشکی قانونی تحویل داده شده و به آن‌ها اعلام شده است که او طی مراحل بازجویی توانسته است به چند قرص که به نوع آن اشاره نشده است، دستیابی پیدا کرده و از این طریق خودکشی کرده است.

بنا به گزارشات منتشر شده، برای اعتراف‌گیری از متهمین تزریقاتی انجام می‌شود و اگر این میزان تزریق بیش‌تر از حد باشد متهم کشته می‌شود احتمال قوی کشته شدن قباد هم با همین تزریق بوده است. اداره اطلاعات و سپاه پاسداران برای اعتراف‌گیری از متهمان به وفور از تزریق تیوپنتال سدیم استفاده می‌کند.

چند نمونه از قتل‌های خارج زندان



***فرشید هکی.** خبر فوت فرشید هکی، پژوهش‌گر، اقتصاددان و فعال سیاسی و محیط زیست، روز یکشنبه ۲۹ مهر ۹۷ همگانی شد. وی ظاهراً در روز چهارشنبه ۲۵ مهر به قتل رسیده و یا خودکشی کرده است.

خبر مرگ فرشید هکی، فعال حقوق کودکان کار و محیط زیست به‌سراعت بازتاب یافت. رسانه‌های نزدیک به سپاه و نیروهای امنیتی مرگ او را «خودسوزی» عنوان کرده و گفته‌اند پزشکی قانونی هرگونه جنایتی را در مورد چگونگی مرگ هکی رد می‌کند و خانواده او نیز می‌گوید او می‌خواست به زندگی خود پایان دهد.

مرگ دل‌خراش فرشید هکی، تاکنون واکنش‌های زیادی را در شبکه‌های اجتماعی به‌دنبال داشته. عبدالرضا داوری، مدیر نشریه «بررسی‌های اقتصادی» در توییتری نوشته بود او «به‌طرز فجیعی» به‌قتل رسیده. مشخص شد او را که مشاور علمی آن نشریه بود، با ضربات چاقو از پای درآوردند و سپس جسدش در خودرو او سوزانده شد.

خبرگزاری «تسنیم»، وابسته به سپاه پاسداران در خبری مدعی «خودسوزی» او شد و گفت که پزشکی قانونی پس از انتقال جسد آن را معاینه کرده و علت مرگ را خودسوزی اعلام کرده است. تسنیم حتی ادعا کرد که علت خودکشی او «مشکلات مالی و خانوادگی» بود. اما پزشکی قانونی ساعاتی بعد با انتشار بیانیه‌ای این خبر را تکذیب کرد.

خبرگزاری پولیس چگونگی مرگ فرشید هکی را چنین اعلام کرده است: «عصر روز چهارشنبه (۲۵ مهر) شهروندان در محله باغ‌فیض تهران با صحنه آتش‌سوزی یک خودروی سواری مواجه شدند و بلافاصله مأموران آتش‌نشانی را در جریان قرار دادند.

سایت خبری «کلمه» در گزارشی که روز دوشنبه ۲۷ فروردین ۹۷ منتشر شد با اشاره به بازداشت چند فعال محیط زیست به اتهام جاسوسی، با استناد به اخباری که منبع آن‌ها مشخص نشده نوشته این افراد جاسوس نبوده‌اند و علت برخورد با آن‌ها مقاومت در برابر طرح‌های سپاه پاسداران برای استقرار سامانه‌های موشکی در محدوده‌های جغرافیایی حفاظت شده بوده است.

چهارم بهمن ماه سال ۹۶، کاووس سید امامی، استاد دانشگاه و مدیرعامل مؤسسه «حیات وحش میراث پارسیان»، و چند نفر از همکارانش بازداشت شدند.

همین ماه هفت تن از فعالان محیط زیست در ایران بازداشت شدند و سپس بر شمار بازداشتی‌های این عرصه افزوده شد. فعالان محیط زیستی که از بهمن ماه سال گذشته بازداشت شدند، **میرحسین خالقی، هومن جوکار، طاهر قدیریان، سام رجبی، نیلوفر بیانی، سپیده کاشانی، مراد طاهراز، عبدالرضا کوهپایه و کاووس سیدامامی بودند.**

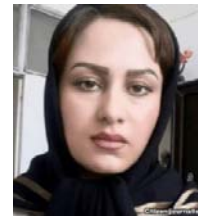
پس از حدود دو هفته از بازداشت نخستین گروه از حامیان محیط زیست، کاووس سیدامامی به شکل مشکوکی در زندان درگذشت. مقام‌های زندان علت مرگ این فعال محیط زیست را «خودکشی» اعلام کردند. خانواده سیدامامی اما تاکنون این ادعا را نپذیرفته‌اند. محل نگهداری دیگر فعالان از زمان بازداشت‌شان تاکنون، بند دو الف سپاه پاسداران گزارش شده است. حفاظت اطلاعات سپاه نیز اتهام این بازداشت‌شدگان را «جاسوسی» اعلام کرده است.

عیسی کلانتری، رئیس سازمان حفاظت محیط زیست ایران، روز ۱۸ شهریور ۹۷- نهم سپتامبر ۲۰۱۸، خواهان تعیین تکلیف بازداشتی‌های محیط زیستی شد. او در این باره گفت: «ما نمی‌گوئیم این افراد را آزاد یا اعدام کنند، بلکه خواستار تعیین تکلیف آن‌ها هستیم و این بخشی از حقوق شهروندی ماست.» او همچنین گفت: «قرار بوده درباره این بازداشتی‌ها تا پایان تابستان تعیین تکلیف شود، اما این افراد هنوز دادگاهی نشده‌اند.»

کلانتری گفت که وزیر اطلاعات به‌عنوان «تنها مرجع رسمی اعلام جاسوس بودن افراد» اعلام کرده که «این افراد جاسوس نیستند.» محمود علوی، وزیر اطلاعات اول خرداد ماه گفته بود که هیچ سندی دال بر صحت اتهامات وارده به این افراد وجود ندارد. پیش از آن نیز محمود صادقی، نماینده تهران، با استناد به مقامات وزارت اطلاعات گفته بود که بازداشتی‌های محیط زیستی جاسوس نیستند.

اما غلامحسین محسنی اژه‌ای، سخن‌گوی قوه قضائیه ایران، در نشست خبری خود از صدور کیفرخواست برای پنج تن از متهمان پرونده محیط زیست خبر داده و گفته بود که این پرونده برای رسیدگی به دادگاه ارجاع داده شده است. او در پاسخ به پرسشی مبنی بر درخواست عیسی کلانتری برای آزادی این فعالان بازداشت‌شده گفته بود: «فرض کنید کسی خواهان آزادی متهمی باشد؛ این‌که ملاک نیست.»

غلامحسین محسنی اژه‌ای، سخن‌گوی قوه قضائیه، چند روز پس از مرگ سید امامی در زندان، اتهام فعالان محیط زیست بازداشت شده را «دادن اطلاعات طبقه‌بندی‌شده از مراکز حساس به سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه از جمله رژیم صهیونیستی و امریکا» اعلام کرد.



***زهره نویدپور.** جسم بی‌جان زهره نویدپور، زن جوانی که در دعوائی حقوقی از یکی از نمایندگان مجلس به دلیل تجاوز جنسی شکایت کرده بود، روز یکشنبه ۱۶ دی ماه ۹۷ - ششم ژانویه ۲۰۱۹ در منزل مادرش در شهر ملکان در آذربایجان شرقی پیدا شد.

خبر مرگ این زن جوان را اکبر اعلی، یکی از نمایندگان سابق در دوره‌های ششم و هفتم مجلس روز ۱۷ دی در کانال تلگرامی خود منتشر کرده بود.

طبق گزارش‌ها، جسد خانم نویدپور روز یکشنبه به بیمارستان فارابی شهرستان ملکان منتقل شده و پس از اعلام قطعی بودن مرگ وی به پزشکی قانونی این شهر انتقال یافته تا بررسی‌ها در مورد دلیل مرگ او انجام شود.

گفته‌ها حاکی از آن است که این زن ۲۸ ساله با «خودکشی» به زندگی خود پایان داده است.

اعلمی در کانال تلگرام خود نوشته است: «با توجه به عزم خانم نویدپور در رسیدن به حق و حقوقش، خودکشی وی قابل تأمل برای دستگاه‌های ذیصلاح و موضوعی شک برانگیز است.»

زهره نویدپور با انتشار چند فایل صوتی و تصویری مدعی شده بود سال ۹۳ در پی درخواست استخدام از سوی سلمان خدادادی، نماینده مردم ملکان در مجلس شورای اسلامی، مورد تجاوز جنسی قرار گرفته است.

در مصاحبه تلویزیونی خانم نویدپور بیان کرده بود که خرداد ۹۷ به هیئت نظارت بر عملکرد نمایندگان مجلس، شورای نگهبان و سپس به دادگاه ملکان از خدادادی شکایت کرده بود.

سلمان خدادادی هم‌اکنون عضو کمیسیون اجتماعی مجلس و همچنین رئیس هیأت قایقرانی استان تهران است.

اکبر اعلمی در تلگرام نوشته است علی‌رغم پیگیری‌های قضائی نویدپور و نیز پیگیری‌های حقوقی اعلمی از طریق چند تن از نمایندگان مجلس، پرونده این شکایت همچنان بی‌نتیجه ماند.

نویدپور همچنین در شبکه‌های اجتماعی اعلام کرده بود توسط افراد ناشناس و «اطرافیان نماینده مذکور» بارها به «اسید پاشی» و «مرگ» تهدید شده و این موضوع را به دادگاه هم اطلاع داده بود.

در نامه‌ای دست‌نویس که خبرگزاری «هرانا» آن را منتشر کرده و مدعی است آن را زهره نویدپور خطاب به قاضی پرونده خود نوشته است، نویسنده ادعا کرده است که تهدیدها علیه او به صورت شبانه‌روزی توسط عوامل مشکوکی تشدید شده و تقاضای «تأمین امنیت جانی» کرده است.

مسعود اخترانی تهرانی، وکیل دادگستری مقیم اتریش، که می‌گوید سه ماه پیش از طریق دوستان رسانه‌ایش در تهران با زهره نویدپور آشنا شده و به او از طریق تلفن مشاوره حقوقی می‌داده است در گفت‌وگویی به دویچه‌وله فارسی می‌گوید خانم نویدپور فایل‌های صوتی از مکالمات تلفنی با متهم و وابستگان او، همچنین متن پیامک‌های ارسالی بین متهم و شاکی و دیگر نمایندگان مجلس را برایش ارسال کرده است.

اخترانی در خصوص اتهام تجاوز می‌گوید: «خانم نویدپور سه چهار تا فایل صوتی از مکالمات خودش و خدادادی را فرستاده که در آن‌ها به زبان ترکی صحبت می‌شود و در آن‌ها آقای خدادادی به عمل تجاوز اعتراف می‌کند.»

در فایل صوتی منتسب به سلمان خدادادی که توسط خبرگزاری هرانا منتشر شده و به زبان ترکی گویش شده است.

مسعود اخترانی تهرانی، وکیل دادگستری، در ادامه گفت‌وگو می‌گوید: «اگر مسأله تجاوز نبوده، پس چرا متهم با وجود آن همه تهدیدات به شکایت خود مصر بوده است؟ خانم نویدپور می‌توانسته طبق مکالمات صوتی که در اختیار من قرار گرفته است، پیشنهاد دریافت ۵۰۰ میلیون تومان و دو واحد آپارتمان را قبول کند.»

اخترانی تهرانی می‌گوید که خانم نویدپور آخرین بار دو هفته پیش با او تماس گرفته است و اطلاع داده است به علت تهدیدهای بی‌شمار خط تلفن خود را عوض کرده است.

او می‌گوید: «من ساعت‌ها با این خانم صحبت می‌کردم ایشان اصلاً روحیه خودکشی نداشت و حتی یک ثانیه هم به خودکشی فکر نمی‌کرد. خانم نویدپور در گفتگو با همکارم که زن است سلامت کامل جسمانی‌اش را گزارش کرده بود.»

فقدان امنیت اجتماعی و حمایت لازم برای زنان در مورد پی‌گیری حقوق قضائی در ایران موضوع جدیدی نیست ولی این‌بار کسی که متهم شده شاکی پرونده خود را به مرگ تهدید کرده است، نماینده «قانون» و عضو «کمیسیون اجتماعی مجلس» است.



***مصطفی حمیدی،** مهندس مکانیک در شرکت هپکو اراک بود که به‌خاطر پشتیبانی و دفاع از حقوق کارگران هپکو اراک، بارها از طرف مأمورین امنیتی تهدید به مرگ شده بود. با شدت گرفتن جو سرکوب و خفه کردن فعالین جنبش کارگری، وی در ماه‌های اخیر به‌طور سیستماتیک مورد آزار و اذیت و تهدید مأموران وزارت اطلاعات قرار داشت. در کشاکش تلاش‌های وی و فشارهای فزاینده مأموران وزارت اطلاعات، روز سه‌شنبه هجدهم دی‌ماه ۹۷، خبر مرگ ناگهانی مهندس حمید در میان دوستان کارگر و نیز در شهر اراک پخش شد و بازتاب گسترده‌ای یافت. طبق این خبر چند ساعت پس از آن‌که مصطفی حمیدی برای انجام کاری از منزل خود در شهر اراک خارج می‌شود، اشخاص ناشناسی طی تماس تلفنی خبر می‌دهند که جسد وی در اتوموبیل شخصی‌اش در گورستانی در حوالی اراک در اثر خفگی ناشی از دود آگروز ماشین، یافت شده است.

پدر مصطفی، به‌نام علی حمیدی جان‌باز شیمیایی در جنگ هشت ساله بود که پس از تحمل چندین سال درد و بیماری پس از پایان جنگ به درود حیات گفته بود. در بین فعالین کارگری اراک گفته می‌شود زندانی و شکنجه کردن مصطفی هزینه بسیار سنگینی برای حکومت داشت، از این‌رو وی را که تنها فرزند، نان آور و یگانه امید مادر پیرش بود؛ به شیوه مخوف و دردناکی به قتل رساندند.

بازداشتگاه‌های مخفی سپاه پاسداران

در ایران، علاوه بر سازمان عریض و طویل زندان‌ها، صدها زندان مخفی نیز وجود دارد که در اختیار ارگان‌های مختلف امنیتی و اطلاعاتی، به‌ویژه در اختیار سپاه پاسداران حکومت اسلامی ایران است. این سپاه، یک بازوی خارجی هم به‌نام «سپاه قدس» دارد که این نیرو، علاوه بر دخالت در امور کشورهای منطقه و کمک به‌گروه‌های تروریستی اسلامی مانند حزب‌الله لبنان، کمک به‌حکومت بشار اسد، کمک به‌گروه شیعه حوثی‌های یمن و ناامن کردن کشورهای عربی منطقه، تاکنون صدها تن از فعالین سیاسی مخالف حکومت اسلامی را نیز در خارج از مرزهای ایران ترور کرده است. فرمانده این سپاه با سردار «قاسم سلیمانی» است.

زندان‌های مخفی، در داخل پادگان‌های آموزشی سپاه، پایگاه‌های فرماندهی و اماکنی که کاملاً محیط‌های حفاظت شده و تحت نظر و حراست هستند قرار دارند. تعدادی دیگر از این مکان‌ها که زندان‌های مخفیانه سپاه پاسداران هستند، معمولاً خارج از محیط‌های نظامی و در مکان‌هایی هستند که فقط مسئولین رده بالای سپاه و واحد حفاظت اطلاعات از آن مطلع هستند. این مکان‌ها به شکل منازل خارج از شهر، زیر زمین‌های ادارات و نهادهای وابسته به‌سپاه پاسداران، بخشی از شرکت‌ها و آپارتمان‌هایی که مخفیانه توسط سپاه پاسداران کنترل و نگهداری می‌شوند می‌باشد. ساختمان‌هایی با گنجایش متفاوت و دارای نوع ساختمان سازی متفاوت، کاملاً عایق‌بندی شده و دارای چندین راه برای عبور و مرور به‌داخل با اتومبیل که در داخل آن‌ها مخالفین حکومت اسلامی و سپاه پاسداران تحت بازجویی، شکنجه، اعتراف و حتی اعدام‌های نهانی قرار می‌گیرند.

سپاه پاسداران یک بخش ویژه از این نوع زندان‌ها را نیز تحت مدیریت خود دارد که مختص به افراد و اعضای سپاه پاسداران است. اعضای که بنا به هر دلیلی از سیاست‌های سپاه پاسداران تخطی نمایند و یا بر خلاف نوع سیاست سپاه پاسداران دست به اعتراض و یا هرگونه حرکتی نمایند که سپاه به واسطه آن احساس خطر نماید، به این بخش از زندان که بخش نظامی اعضای سپاه است منتقل خواهند شد. اغلب این افراد که از اعضای کادر سپاه پاسداران بوده‌اند در صورت که سپاه پاسداران حضور و وجود آن‌ها را خطرناک و یا مایه دردسر بدانند، معمولاً بعد از آزادی از زندان دچار عارضه‌های قلبی، مرگ و میر ناشی از حمله و سکته قلبی یا مغزی می‌شوند و در ظاهر با مرگ طبیعی فوت می‌نمایند. اما در واقع این بخشی از شیوه عملکرد سپاه برای از بین بردن مخالفین خود است.

علاوه بر این نوع زندان و بازداشتگاه‌های مخفی، سپاه پاسداران در زندان‌های مرکزی و تحت نظارت اداره کل زندان‌های کشور که تحت نظر مستقیم قوه قضائیه می‌باشد نیز دارای بندهای مختص به خود می‌باشد که تعدادی از زندانیان سیاسی که حکومت جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران آنان را امنیتی می‌نامند، در آن‌ها نگهداری و تحت نظارت دارند. این بندها نیز کاملاً توسط سپاه پاسداران کنترل و نظارت می‌شوند و ریاست زندان‌ها و مأمورین زندان فاقد قدرت اجرایی و یا دخالت در پرونده و امورات این دسته از زندانیان بند مخصوص سپاه هستند.

بخش دیگری از زندان‌های مخفی سپاه پاسداران در ساختمان‌های پولیس و نیروی انتظامی قرار گرفته است. در کنار شعبه‌های مختلف اداره گاهی و بازداشتگاه‌های معمول و مشخص نیروی انتظامی نیز ساختمان و یا مکان‌هایی تحت فرماندهی و کنترل سپاه است که تعدادی از زندانیان و قربانیان خود را در آن‌جا نگهداری و تحت بازجویی و شکنجه قرار می‌دهند، انتخاب این قسمت از زندان‌های مخفیانه سپاه در داخل ساختمان پولیس و یا ادارات آگاهی، بیش‌تر به این دلیل است که بازداشت‌شدگان جرائم عادی و معمول روزانه معمولاً در ساختمان‌های نیروی انتظامی و اداره آگاهی نگهداری می‌شوند و در شرایط ضروری و ناگهانی انتقال فرد دستگیر شده توسط سپاه پاسداران به این مراکز به‌هیچ عنوان موجب برانگیخته‌شدن شک و یا جلب توجه نمی‌شود.

نحوه نگهداری زندانیان در این زندان‌های مخفیانه، کاملاً وحشیانه و تحت شکنجه بوده و معمولاً برای تخلیه اطلاعاتی زندانیان هرگونه شکنجه جسمی، روحی، تجاوز و حتی کشته‌شدن انجام می‌شود که همواره کسی از آن مطلع نبوده و فریاد این زندانیان نیز به هیچ کجا نخواهد رسید.

در این زندان‌ها یک سلسله کادر تخصصی مشغول به‌کار هستند که شامل گارد حفاظتی، بازجوها، شکنجه‌گران و پزشکان و کادر بهداری هستند. این کادر تخصصی و آموزش‌یافته دارای امکانات و ادوات کاملاً حرفه‌ای بوده که اکثراً از کشور چین و یا دیگر کشورهای همکار و همیار ایران و سپاه پاسداران تهیه و تأمین می‌شوند.

داروهای تشنج‌دهنده، آمپول‌های منتقل‌کننده بیماری‌های ناشناخته، داروهای محرک روان و اعصاب که شخص را در مسیر کارهای خطرناک همچون خودکشی قرار می‌دهد، بروز حمله و سکته‌های قلبی و مغزی در افراد به‌وسیله یک سری دیگر از داروها و آمپول‌های مخصوص شکنجه نیز تنها تعداد بسیار کمی از ابزار آلات مورد استفاده در این زندان‌های مخفیانه هستند.

مأمورین سپاه پاسداران که در این زندان‌ها هستند برای به اعتراف واداشتن زندانیان از هیچ نوع اعمال ضد انسانی دریغ نمی‌کنند. آنچه که برای آنان و فرماندهان زندان‌های مخفیانه سپاه پاسداران مهم است، تهیه گزارش از توانایی خود در به دست آوردن اطلاعات و اعتراف از زندانیانی است که از تمامی حقوق اولیه خود به عنوان یک زندانی سیاسی محروم هستند. این زندانیان در اختفا و پنهانی نگهداری می‌شوند، کسی از سرنوشت و جا و مکان آن‌ها مطلع

نیست، هیچ ارتباطی با خانواده‌هایشان ندارند و قادر به برقراری هیچ‌گونه ارتباطی با بیرون زندان و اخذ وکیل هم نیستند.

در این زندان‌ها زندانی مورد آزارها و آسیب‌هایی قرار می‌گیرد که کاملاً طاقت‌فرسا و شکننده است. شکنجه‌هایی همچون؛ شکنجه‌های فیزیکی شدید؛ شکستن عمدی استخوان‌های دست و پا و سر زندانیان؛ ضرب‌زدن به بدن زندانیان با کابل‌های ضخیم با دست و پای بسته شده؛ فشارهای روحی روانی و جلوگیری از استراحت و خواب زندانی؛ انجام مانور اعدام‌های نمایشی و قلابی بر روی زندانی؛ تجاوز جنسی به زندانی؛ تجاوز به اعضای خانواده زندانی در مقابل چشم وی؛ تهدید به هتک حرمت زندانی در جامعه؛ تهیه عکس برهنه از زندانی یا اعضای خانواده وی و تهدید به انتشار آن‌ها؛ وادار نمودن زندانی به اعترافات تلویزیونی و تصویری دروغین؛ داغ کردن و سوزاندن بدن زندانی با اتو و سیگار و...

از طرفی نیز وجود یک شعبه مستقل بهداری با کادر ویژه مستقل در همین زندان‌های مخفی نیز ابزاری است تا سپاه پاسداران با صدور جواز دفن و تأییدیه فوت برای افرادی که در زیر شکنجه تاب و توان خود را از دست داده و فوت می‌کنند را حمله قلبی، سکته مغزی و خودکشی بنامد و با برگه‌های مهمور به تأییدیه پزشک از افشای این جنایات جلوگیری شود.

واحد بهداری زندان‌های سپاه نیز به‌نوبه خود گونه‌هایی از شکنجه را در مورد زندانیان اعمال می‌کند که در نوع خود کاملاً ضد انسانی و غیر قابل تصور است: تزریق داروهای تأثیر گذار بر روان زندانی؛ تخلیه مقادیر زیادی از خون زندانیان برای بانک خون سپاه؛ تست آزمایشات مختلف دارویی و شیمیایی بر روی بدن زندانیان؛ تزریق مقادیر زیادی مرفین و معتاد کردن زندانیان به مواد مخدر؛ تجزیه بدن زندانیان کشته شده و قربانی و استفاده از اعضای بدن آن‌ها؛ خوراندن داروهای محرک اعصاب و مجنون کردن زندانیان پس از آزادی؛ استفاده از داروهای که موجب سکته مغزی و یا حمله قلبی زندانی در دراز مدت بشود.

مرگ‌های مشکوک زندانیان در زندان‌های حکومت اسلامی ایران را می‌توان به شرح زیر فرموله کرد:

- ۱- زندانیان سیاسی در زندان‌های ایران، بدون برخورداری از کوچک‌ترین حقوق قانونی مانند مرخصی، آزادی موردی و مشروط و یا کتابخانه محرومند و آن‌ها، همواره تحت شکنجه‌های روحی و جسمی فراوان قرار دارند.
- ۲- زندانیان سیاسی و حتی غیرسیاسی، به شدت شکنجه می‌شوند و گاهی نیز زندانی جان خود را در زیر شکنجه از دست می‌دهد.
- ۳- در بسیاری از زندان‌های ایران، گاهی در یک اتاق بیست متری، حدود چهل نفر محبوس هستند بنابراین زندان خواب و استراحت و آرامش ندارند.
- ۴- زندانی سیاسی را مدت‌ها در سلول‌هایی نگه می‌دارند که پنجره ندارد و هیچ هوای تازه‌ای برای استنشاق وارد سلول نمی‌شود.
- ۵- زندانیان سیاسی را در کنار افراد مبتلا به بیماری مسری مانند ایدز و یا هپاتیت قرار می‌دهند تا دچار بیماری گردد.
- ۶- از درمان زندانی مریض جلوگیری می‌کنند و یا داروهایش را به زندانی بیمار نمی‌دهند تا جان بسپارد.
- ۷- اغلب درمانگاه‌های زندان‌ها، نه تنها زندانیان بیمار را جدی مورد معالجه قرار نمی‌دهند، بلکه گاهی اوقات زندانی را تحقیر می‌کنند.

۸- زندانی سیاسی را به بند معتادان و زندانیان خطرناک می فرستند تا در اثر درگیری کشته شود و یا بهطور دایمی در شکنجه روحی و روانی قرار گیرد.

۹- برخی از زندانیان از تلفن‌های همراه بهطور غیرمجاز برای تماس با خانواده‌هایشان، بهخصوص کسانی که خانواده‌هایشان خیلی دور زندگی می‌کنند و نمی‌توانند بهطور منظم به ملاقات بیایند، استفاده می‌کنند. سازمان عفو بین‌الملل، گزارشاتی دریافت کرده است مبنی بر این که مقامات زندان، دستگاه‌های مخابراتی سیگنال برای جلوگیری از استفاده از تلفن‌های همراه در زندان‌ها نصب کرده‌اند. بسیاری از زندانیان، از جمله شاهرخ زمانی، گزارش داده بودند که آن‌ها از هنگامی که دستگاه‌های مخابراتی فعال شدند از حالت تهوع و سردرد رنج می‌برند.

۱۰- زندانی را می‌کشند و سپس اعلام می‌کنند که در حین فرار کشته شده است.

۱۱- مأمورین امنیتی و اطلاعاتی و زندانبانان حکومت اسلامی، حتی خانواده‌های زندانیان سیاسی را مورد تهدید قرار می‌دهند.

۱۲- دستگیری و زندانی کردن وکلای که وکالت زندانیان سیاسی را تقبل می‌کنند. در این مورد به‌عنوان نمونه‌هایی می‌توان به اسامی وکلای چون نسرین ستوده، ناصر زرافشان، محمدعلی دادخواه و... اشاره کرد.



آمار زندانیان در سال ۱۳۹۶

حسن موسوی چلک، رئیس هیات مدیره انجمن مددکاران اجتماعی ایران، در گفت‌وگو با خبرگزاری ایسنا، ۱۳۹۷/۰۲/۲۲، است: «هر ساعت ۵۰ نفر وارد زندان‌ها می‌شوند.»

با این حساب هر روز ۱۲۰۰ زندانی و هر سال ۴۳۸ هزار نفر در ایران به زندان می‌روند که این عدد حدود ۵ درصد کل جمعیت کشور می‌شود. به تعبیری از هر ۲۰۰ ایرانی، هر سال یکی به زندان می‌رود. به‌گفته موسوی چلک، آمار ورودی سالیانه زندان‌ها، ۴۲۰ تا ۴۳۰ هزار نفر است.

همچنین به‌گزارش ایرنا، در تاریخ ۱۳۹۷/۰۴/۰۵، وزیر دادگستری گفت: ورودی زندانیان در سال ۹۵ حدود ۴۱۸ هزار نفر بوده است. این ورودی در سال ۹۶ به ۴۹۰ هزار نفر افزایش یافت و با افزایش ۳/۳ درصدی ورودی زندانی در کشور مواجه بودیم.

به‌گزارش خبرنگار قضائی ایرنا، علیرضا آوائی روز سه‌شنبه در همایش قوه قضائیه که با حضور روسای سه قوه و مسؤولان هر سه قوه در محل سالن اجلاس سران در حال برگزاری است، با ارائه گزارش عملکرد یک‌ساله قوه قضائیه این مطلب را اعلام کرد.

وزیر دادگستری گفت: تعداد زندانیان در سال ۹۵، حدود ۲۱۷ هزار نفر بود که این میزان در سال گذشته به ۲۲۴ هزار نفر افزایش یافت. در سال ۹۵ ورودی زندان‌ها ۴۱۸ هزار نفر بود که سال گذشته ۴۹۰ هزار نفر وارد زندان شده‌اند.

آوائی، با بیان این‌که معادل ۳ میلیون و ۳۸۶ هزار و ۵۶۴ فقره پرونده وارد شورای حل اختلاف شده است، گفت: این میزان در سال ۹۶ به ۳ میلیون و ۵۰۰ هزار و ۷۸۷ پرونده افزایش یافت.

وزیر دادگستری دولت شیخ حسن روحانی، با اقرار به این مطلب که ۱۶ میلیون پرونده در دستگاه قضائی وجود دارد، گفت: با مسامحه گفته شده است که سالانه حدود ۱۶ میلیون پرونده در مراجع قضائی رسیدگی می‌شود! در حالی که این عدد می‌تواند مربوط به آمار چرخشی پرونده‌ها باشد و تعداد آرای صادره در مراحل مختلف دادرسی را نشان بدهد. او اضافه کرد: در سال ۹۵ معادل ۱۱ میلیون و ۹۴۴ هزار و ۹۲۸ پرونده چرخشی وارد دستگاه قضائی شده است.



کمپین سیاسی - اجتماعی قدرت‌مند علیه شکنجه در ایران

اسماعیل بخشی، نماینده کارگران هفت‌تپه را مأموران امنیتی بعد از ۲۵ روز شکنجه آزاد کردند اما نه بدون قید و شرط. آنان به بخشی گفته بودند نه سراغ کارگران هفت‌تپه برود و نه در باره شکنجه و آنچه در این ۲۵ روز بر سر او آوردند حرف بزند. فقط خانه‌نشین باشد و خاموش بماند؛ اما اسماعیل بخشی، نماینده کارگران نیشکر هفت‌تپه در اولین فرصت بعد از آزادی، با انتشار نامه سرگشاده‌ای اعلام کرد از لحظه بازداشت و از جمله در مدتی که در اطلاعات اهواز زندانی بوده، مأموران و بازجویان او را شکنجه کرده‌اند، بخشی در نامه دوم به شکنجه‌های جسمی و روحی وارده بر خود و سپیده قلیان و شنود تمام وقت مکالمات شخصی خود و همسرش اشاره و وزیر اطلاعات را به مناظره زنده تلویزیونی دعوت کرد. پس از دعوت وزیر اطلاعات به مناظره که در داخل و خارج از کشور بازتاب گسترده‌ای داشت و مورد پشتیبانی قرار گرفت، رئیس‌جمهور اسلامی، رئیس مجلس، رئیس قوه قضائیه همه مدعی شدند پیگیر موضوع شکنجه اسماعیل بخشی هستند. اما اندکی بعد با هم‌دستی همه نهادهای حکومتی نه تنها موضوع شکنجه را انکار کردند، بلکه محمود واعظی رئیس دفتر حسن روحانی روز پنج‌شنبه ۲۰ دی ۹۷، در حاشیه جلسه هیأت دولت، بی‌شرمانه اعلام کرد نتیجه بررسی‌ها در مورد شکنجه اسماعیل بخشی مشخص شده، اسماعیل بخشی دروغ گفته و وزارت اطلاعات حق دارد از او شکایت کند.

اسماعیل بخشی در نامه ۱۴ دی ۹۷ خود به‌نام «دعوت از حجت‌الاسلام علوی وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی به مناظره در یک برنامه زنده تلویزیونی» نوشته است: ... در روزهای اول بدون دلیل یا هیچ حرفی تا سر حد مرگ مرا شکنجه و زیر مشت و لگد گرفتند که تا ۷۲ ساعت در سلولم از جایی نمی‌توانستم تکان بخورم و آنقدر زده بودند که حتی

از تاب درد خوابیدن هم برایم جز آور بود و امروز پس از گذشت تقریباً دوماه از آن روز سخت در دنده‌های شکسته‌ام، کلیه‌ها، گوش چپم و بیضه‌هایم احساس درد می‌کنم جالب این‌که شکنجه‌گران خود را سرباز گمنام امام زمان می‌نامیدند اما به‌بنده و خانم قلیان انواع اقسام فحش‌های رکیک جنسی می‌دادند و ایشان را هم کتک می‌زدند اما از شکنجه جسمی بدتر، شکنجه‌های روانی بود، نمی‌دانم چه بر سرم آوردند که مثل موش آب کشیده شده بودم و هنوز دست‌هایم می‌لرزد، منی که زمین زیر پایم می‌لرزید تحقیر شدم و به‌شخصیت دیگری بدل شده بودم و هنوز با وجود قرص‌های اعصاب و روان گاهی دچار حمله‌های شدید عصبی روحی و روانی می‌شوم، اکنون از جناب‌عالی به‌عنوان وزیر اطلاعات و کسی که خودش یک روحانی مذهبی‌ست این پرسش را دارم: از نظر اخلاقی، حقوق بشری و به‌خصوص دین اسلام حکم شکنجه یک بازداشتی چیست؟ آیا رواست؟ اگر رواست به چه میزان؟

مسئله دوم که برای من و خانواده‌ام بسیار بسیار مهم‌تر از شکنجه‌های جسمی و روحی‌ست بحث «شنود» مکالمات تلفنی بنده و خانواده ام توسط دستگاه اطلاعاتی شماست، بازجویم می‌گفت ما از همه چیز تو خبر داریم حتی می‌دانیم همسرت چند بار به‌خاطر مبارزات با تو دعوا کرده است گفتیم از کجا می‌دانید گفت مدت‌ها تماس‌های تو «شنود» می‌شد که باعث عصبانیت شدید من حین بازجویی شد حال پرسش بنده و خانواده‌ام از شما به‌عنوان وزیر اطلاعات و یک شخصیت روحانی و مذهبی این است که: آیا «شنود» خصوصی‌ترین مکالمات انسان‌ها از نظر اخلاقی، حقوق بشری و دین اسلام رواست؟ به‌چه حقی مکالمات تلفنی خصوصی بنده و همسر عزیزم را دستگاه اطلاعاتی شما باید «شنود» کند؟؟؟

سپیده قلیان، فعال مدنی و روزنامه‌نگار که همراه با اسماعیل بخشی بازداشت و سپس آزاد شد، می‌گوید در دوران بازداشت به‌جز کتک خوردن و ناسزا شنیدن، «سایه کابل بالای سرم بود تا اعتراف بنویسم». سپیده، با انتشار مجموعه توثیقاتی شرحی از دوران بازداشتش داده و گفته است: «ای کاش شکنجه به‌همان ضرب و شتم خلاصه می‌شد. وارد کردن اتهامات جنسی، در جایی که قطعا حتی اگر فریاد می‌زد صدایم به جایی نمی‌رسید، دردناک‌ترین قسمت ماجرا بود.»

او گفته در جریان دستگیری شاهد کتک خوردن «وحشیانه» اسماعیل بخشی بوده و طی بازجویی‌ها «تحقیر» او را دیده، «به‌شکلی که چند بار او را مجبور کردند در مقابل دیگران به خودش هتاک کند». بدین ترتیب، اکنون کمپین سیاسی - اجتماعی بزرگی در دفاع از بخشی و دادخواهی وی راه افتاده است. به‌عبارت دیگر یک کمپین بزرگ در دفاع از جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و تشکل‌های دموکراتیک و مستقل نویسندگان و هنرمندان، معلمان، بازنشستگان، کشاورزان، رانندگان و... راه افتاده است که ریشه این کمپین نیز به شورش‌های شهری دی ماه سال گذشته جوانان برمی‌گردد. دیگر دوران ترس و وحشت از حکومت اسلامی و زندان و شکنجه آن به‌پایان رسیده است و دوره تعرض و انقلابی در پیش است.

جمع‌بندی

در پایان می‌توان تأکید کرد که سونامی مرگ در زندان‌های حکومت اسلامی ایران، در جریان است. فاجعه‌ای که هر آن قربانی می‌گیرد و این مرگ خاموش زندگی زندانیان را از هر گروه و سازمان و جریان، از سیاسی تا عادی تهدید می‌کند.

در واقع اگر یک زندانی عادی یا سیاسی در زندان جان خود را از دست می‌دهد، آن که مقصر اصلی است حکومت، دستگاه قضائی و به‌طور مشخص سازمان زندان‌ها هستند که باید در ارتباط با این فجایع و مرگ خاموش زندانیان در

زندان‌ها پاسخگو باشند. پاسخی که در این سی و هفت کسی نداده است. یعنی برای سران، مقامات و مسئولین حکومت اسلامی ایران مهم نیست که چه فجایی در زندان‌ها روی می‌دهد!

مسئله مرگ مشکوک زندانیان در زندان‌های حکومت اسلامی ایران، امری است که هر بار و پس از مرگ یک زندانی مطرح می‌شود، مدتی بر سر آن اعتراضاتی صورت می‌گیرد اما متأسفانه به‌سرعت، به‌فراموشی سپرده می‌شود تا دوباره زندانی دیگری در زندان جان ببازد.

در لحظه تنظیم این مطلب، زندانیانی همچون سهیل عربی، زینب جلالیان، حسن طفاح، اسماعیل گرامی مقدم، نسرين ستوده، بهنام ابراهیمزاده، رسول بدایی، نرگس محمدی، نمایندگان معلمان، فعالین دانشجویی، کارگران فولاد اهواز، کارگران شرکت هفت‌تپه و ... همچنین کم نیستند زندانیانی که احتیاج فوری به‌درمان دارند اما کسی به داد آن‌ها نمی‌رسد. اما از اعزام آن‌ها به خارج از زندان ممانعت می‌شود و یا شرایط بسیار سختی برایشان در نظر گرفته‌اند. تنها در یک مورد زندانی زن مشکوک به ابتلا به سرطان سینه (آتنا دائمی) با دست‌بند و با توهین‌آمیزترین روش‌های ممکن به بیمارستان برده شد. همین زندانی در وضعیت فعلی مشکوک به ابتلا به بیماری MS است و خانواده می‌بایست زمان پزشک و بیمارستانی برای رسیدگی به‌فرزندشان پیدا کنند.

اسماعیل گرامی مقدم، در شرایطی که بینائی خود را از دست داده و برای انجام نیازهای عادی روزانه‌اش به‌کمک احتیاج دارد در زندان است و به‌همین دلیل پیشانی‌اش بر اثر برخورد با جسمی سخت شکسته است. اما باز اجازه درمان داده نمی‌شود. نرگس محمدی حکم عدم تحمل کیفر دارد و بیماری عصبی‌اش کشنده و فلج‌کننده است. اما همچنان در زندان است.

حسن طفاح زندانی ۸۶ ساله، با وجود ابتلا به سرطان خون و داشتن حکم عدم تحمل کیفر همچنان در زندان است و از آزادی ایشان ممانعت می‌شود. به‌لیست فوق صدها مورد دیگر می‌شود اضافه کرد. فاجعه مرگ خاموشی که در ایران در حال رخ دادن است را با کمتر جنایتی در تاریخ و با کمتر حکومت استبدادی در طول زمان حیات بشر می‌توان مقایسه کرد. در واقع مرگ خاموش در زندان، خود به‌روشی دیگر برای اعدام بی‌سروصدای زندانیان بدل شده است. مسئولیت این فجایع اما با حاکمانی است که هیچ ارزشی برای حقوق انسان‌ها قائل نیستند.

تیرباران و یا جان دادن بر بالای چوبه دار با چشمانی خیره به آسمان از پشت چشم‌بند؛ جان‌باختن بر روی تخت بیمارستان در اثر بیماری لاعلاج، با دست‌ها و پاهای بسته به تخت با دست‌بند یا پابند؛ جان‌کندن با پشتی کبود یا بینی و دهانی خون‌آلود به علت سکت، سکت مغزی یا قلبی نا به‌هنگام؛ فوت بر اثر خودکشی خواسته یا ناخواسته با مواد مخدر فراوان در زندان یا داروهای روان‌گردان ارزان؛ کشته‌شدن به دلایلی ناشناخته در پشت در آهنی سلول انفرادی یا در پس پرده پارچه‌ای اتاقی چند نفره و...

علاوه بر آن اسامی ده‌ها هزار نفر و محل دفن آنان نه هرگز گزارش داده شده است و نه حتی خانواده این قربانیان کوچک‌ترین خبری از محل دفن عزیزان خود دارند. بنابراین، کلیت حکومت اسلامی ایران، مرتکب جنایات متعددی علیه بشریت شده است از این‌رو، چنین حکومتی، هیچ‌گونه حقانیت ندارد و راهی جز نابودی در پیش ندارد.

ابعاد هولناک زندان‌ها، ترورها، شکنجه‌ها و اعدام در حکومت اسلامی به‌جائی رسیده است که دیگر سران و مقامات حکومتی نمی‌توانند آن‌ها را پرده‌پوشی کنند. برای مثال، اخیراً حجت‌الاسلام محسن قرائتی، رئیس ستاد اقامه نماز جمعه، در سخنرانی در دانشگاه علوم پزشکی تهران خبرنگاران مستقل را تهدید به مرگ کرد. او گفت: «کسانی که خبرهائی در جامعه منتشر می‌کنند تا زلزله در جامعه ایجاد شود و باعث فرو ریختن عقاید افراد شود، در قرآن داریم که آن‌ها را باید تکه تکه کرد.»

جامعه جهانی انسان دوست و مخالف اختناق و سانسور، شکنجه و اعدام، وظیفه آگاهانه و داوطلبانه انسانی و اجتماعی دارند تا از هر طریق ممکن به مبارزان راه آزادی و برابری و عدالت، یعنی به مخالفین تبعیض و نابرابری، سرکوب و استثمار، زور و ستم، شکنجه و اعدام در ایران، کمک کنند. حکومت اسلامی ایران، تنها با مبارزه پیگیر جنبش‌های سیاسی-اجتماعی ایران و با همبستگی و همراهی حامیان بین‌المللی‌شان می‌توانند حکومت اسلامی را وادار به عقب‌نشینی نمایند تا همه زندانیان سیاسی و اجتماعی را آزاد کند و به هرگونه شکنجه روحی و جسمی و اعدام زندانیان و همچنین سانسور و اختناق پایان دهد.

دوشنبه بیست و چهارم دی [جدی] ۱۳۹۷ – چهاردهم جنوری ۲۰۱۹